

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الفخیر ہمراہ

جلد ششم

(ولادت امیر مومنان علیہ السلام
در کعبہ و شگفتہا)

مؤلف:

علامہ عبدالحسین امینی نجفی

گزینش و ترجمہ

سید ابراہیم سید علوی



انتشارات نَبَا

| | |
|---------------------|----------------------------------------------------------------------------------|
| سرشناسه | : امینی، عبدالحسین، ۱۲۸۱-۱۳۴۹ |
| عنوان قراردادی | : الغدير فی الكتاب و السنه و الادب. فرسی. برگزیده. |
| عنوان و نام پدیدآور | : الغدير همراه / مؤلف عبدالحسین امینی نجفی؛ گزینش و ترجمه سیدابراهیم سیدعلوی |
| مشخصات نشر | : تهران: مؤسسه فرهنگی نبأ، ۱۳۹۳ |
| مشخصات ظاهری | : ۸۱ ص. ۳۲۰۰۰ ریال |
| شابک | : ۲-۰۳۵-۰۲۶۴-۶۰۰-۹۷۸ ج ۶. |
| وضعیت | : فیبا |
| یادداشت | : کتاب حاضر ترجمه، گزینش و انتخاب کتاب «الغدير» اثر عبدالحسین امینی است. |
| مدرجات | : واقعه غدیر |
| موضوع | : علی بن ابی طالب علیه السلام، امام اول، ۲۳ سال قبل از هجرت - ۴۰ ق - اثبات خلافت |
| موضوع | : غدیر خم |
| شناسه افزوده | : سید علوی، سیدابراهیم، ۱۳۱۸ - ، مترجم |
| رده‌بندی کنگره | : BP ۲۲۳/۵۴ الف ۸ ع ۴۰۴۲۱۴۶ ۱۳۹۳ |
| رده‌بندی دیوبند | : ۲۹۷/۴۵۲ |
| شماره کتابشناسی ملی | : ۲۵۷۳۴۴۱ |



انتشارات نبأ

الغدير همراه (جلد ۶)

(ولادت امیرمؤمنان عليه السلام در کعبه و شگفتی‌ها)

علامه عبدالحسین امینی نجفی

گزینش و ترجمه: سیدابراهیم سیدعلوی

ویراستار: عبدالحسین فخاری

حروفچینی و صفحه‌آرایی: چکاد

لیتوگرافی: ندا گرافیک / چاپ: دالاهو / صحافی: صالحانی

چاپ: اول ۱۳۹۳ / شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه / قیمت: ۳۲۰۰۰ ریال

ناشر: انتشارات نبأ / تهران، خیابان شریعتی، بالاتر از خیابان بهارشیراز،

کوچه مقدم، نبش ادیبی، پلاک ۲۶، طبقه سوم

تلفکس: ۷۷۵۰۶۶۰۲ - ۷۷۵۰۴۶۸۳

شابک: ۲-۰۳۵-۰۲۶۴-۶۰۰-۹۷۸

فهرست

| | |
|----|--------------------------------------------------------------------------------|
| ۵ | پشاهنگ سخن..... |
| ۷ | ولادت امیر مومنان <small>علیه السلام</small> در کعبه |
| ۷ | حکایت ولادت..... |
| ۹ | متن حدیث..... |
| ۱۰ | صحت حدیث..... |
| ۱۱ | تازنده ای روزگار به تو شگفتی ها ارائه مدهد |
| ۱۲ | شگفتی هایی از دانش عمر..... |
| ۱۲ | اول: حکم تیمم..... |
| ۱۲ | دوم: حکم شک..... |
| ۱۴ | سوم و چهارم: خلیفه کتاب خدا را نمی داند!..... |
| ۱۵ | پنجم: همه داناتر از عمر هستند..... |
| ۱۶ | ششم: خلیفه معنای «اب» را نمی داند..... |
| ۱۷ | هفتم: حکم خلیفه بر زن دیوانه ای که زنا کرده بود..... |
| ۱۸ | هشتم: ناآگاهی خلیفه از تأویل کتاب خدا..... |
| ۱۹ | نهم: ناآگاهی خلیفه از کفارۀ تخم شترمرغ..... |
| ۲۱ | دهم: همه از عمر دین فهم ترند..... |
| | یازدهم: خلیفه فرمان می دهد پسری را که با مادرش بر سر نسب، نزاع دارد بزنند..... |
| ۲۱ | دوازدهم: ناآگاهی خلیفه از مفاد برخی سخنان..... |
| ۲۳ | سیزدهم: خلیفه در قرائت نماز اجتهاد می کند..... |
| ۲۴ | چهاردهم: رأی خلیفه در ارث..... |
| ۲۵ | بیست و چهارم: خلیفه نمی داند چه بگوید..... |
| ۲۶ | بیست و پنجم: تجسس خلیفه..... |
| ۲۷ | بیست و ششم: رأی خلیفه در حدّ شرابخواری..... |
| ۲۷ | بیست و هفتم..... |
| ۲۸ | بیست و هشتم..... |
| ۲۹ | بیست و نهم: خلیفه و کلاله..... |
| ۳۰ | چهل و یکم..... |
| ۳۱ | چهل و چهارم: نظر خلیفه و درخت رضوان..... |
| ۳۲ | پنجاه و یکم: اجتهاد در منع گریه بر مرده..... |
| ۳۳ | پنجاه و دوم: اجتهاد عمر در مورد قربانی..... |
| ۳۴ | شصتم: اجتهاد در زیورآلات کعبه..... |

- شصت و یکم: اجتهاد خلیفه در سه طلاق..... ۳۵
- شصت و دوم: اجتهاد خلیفه، درباره نماز خواندن پس از نماز عصر..... ۳۵
- شصت و هشت: منع از دو متعه..... ۳۶
- شصت و نه: متعهٔ زنان..... ۳۷
- دو متعه: متعهٔ حج و متعهٔ زنان..... ۳۹**
- نگاهی به مسئله دو متعه..... ۴۰
- متعه در قرآن..... ۴۳
- بخوانید و بنویسید یا بگریید..... ۴۶**
- هفتاد و هشت: اجتهاد خلیفه در مورد شراب و آیه‌های آن..... ۴۷
- هشتادم: خلیفه و توسعه دو مسجد..... ۴۹
- هشتاد و یکم..... ۵۰
- هشتاد و دوم: نظر خلیفه درباره خوردن گوشت..... ۵۰
- هشتاد و سوم: خلیفه و مرد یهودی..... ۵۰
- هشتاد و پنجم: اجتهاد خلیفه در مصادره دارایی‌های کارگزاران..... ۵۱
- هشتاد و ششم: نظر خلیفه در خریدن شتر..... ۵۱
- هشتاد و هفتم: نظر خلیفه در بیت‌المقدس..... ۵۲
- هشتاد و هشتم: نظر خلیفه درباره مجوس..... ۵۳
- هشتاد و نهم: روزهٔ ماه رجب..... ۵۴
- نودم: اجتهاد خلیفه در سؤال از مشکلات قرآن..... ۵۵
- نود و دوم: نهی خلیفه از حدیث..... ۵۶
- نود و سوم: باز هم نهی از کتابت سنن..... ۵۸
- نود و چهارم: نظر خلیفه دربارهٔ کتاب‌ها..... ۵۹
- نود و پنجم: خلیفه و قرائت‌ها..... ۶۳
- نود و ششم: اجتهاد خلیفه در نام‌ها و کنیه‌ها..... ۶۴
- نود و هفتم: خلیفه پسرش را بعد از اجرای حد، دوباره حد می‌زند..... ۶۶
- نود و هشتم: خلیفه نمی‌داند روز عید چه بخواند؟..... ۶۷
- نود و نهم: خلیفه و معانی الفاظ..... ۶۸
- صدمین: روزه همه سال..... ۶۸
- ترجمه آیه..... ۶۹
- نتیجه بحث..... ۷۰
- کرامتی دربارهٔ این حدیث..... ۷۶
- ماجرا چه بود؟..... ۷۷

پیشاهنگ سخن

پاک و منزهی تو. برای ما دانشی نیست جز آنچه تو به ما آموختی که تو بسیار دانای حکیم هستی. ما آنان را کتابی آوردیم با طول و تفصیل براساس علم و آگاهی و مایه هدایت و مهربانی.

به کسانی که کتاب دادیم می‌دانند که آن، حقیقتی است است نازل شده از پروردگار تو و آن کتاب داده‌شدگان و مومنان شک و تردید به خود راه نمی‌دهند.

و کسانی که کتاب داده شدند دچار اختلاف نشدند مگر پس از آن‌که علم و آگاهی برایشان آمده بود و آن اختلاف به سبب تجاوز و ستمگری میانشان شد. و هر گاه تو بعد از آن‌که علم و دانش پیدا کردی به دنبال هواهای نفسانی آن‌ها باشی تو نیز از ستمگران خواهی بود.

آنان در آن ادعاهایشان جز به دنبال ظن و گمان نیستند و ظن و پندار چیزی از حق و حقیقت بی‌نیاز نمی‌سازد و این

میزان اندازه دانش آن‌هاست و پروردگار تو داناتر است که چه کسانی به شاهراه هدایت‌اند. پس حمد و ثنا برای خداست که ما را به این راه هدایت فرمود و اگر هدایت او نبود ما به این شاهراه، ره پیدا نمی‌کردیم.

و سلام بر بندگان برگزیده خدا کسانی که درودهایی از پروردگارشان در پوشش رحمت همواره به ایشان نثار می‌شود و آنان هدایت یافتگان حقیقی‌اند.

الأمینی

ولادت امیرمؤمنان علیه السلام در کعبه

سید یحیی اوالی از غدیریه سرایان، در قصیده خود به تولد امیرمؤمنان علی علیه السلام در کعبه اشاره و می‌نویسد: علی علیه السلام کسی است که ولادتش در حرم خدای رحمان واقع شد و خدا او را در هر سختی و دشمنی مورد حمایت قرار داد.

مکاتب ولادت

هنگام میلاد امیرمؤمنان علیه السلام دیوار کعبه شکافته شد و فاطمه بنت اسد، مادر امیرالمؤمنین، وارد جوف کعبه شد. آنگاه شکاف به هم پیوست درحالی که او هم چنان در داخل بیت بود، تا انسانی پا به عرصه گیتی بگذارد که کعبه، مسجد و شرف خود را از او باز یابد. او از میوه‌های بهشتی تناول کرد و از صدف کعبه مرواریدی بیرون آمد که جهانی با نور چهره درخشانش، روشن گردید.

ولادت علی علیه السلام در کعبه، حقیقتی است که شیعه و سنی در آن اتفاق نظر دارند و احادیث آن، فراوان و در کتاب‌ها آمده است.^۱

حتی از مخالفان شیعه، هم چون شاه ولی‌الله دهلوی و محمود آلوسی به آن ماجرا اعتراف دارند:

ولادت علی علیه السلام در کعبه، امری مشهور است و در کتب فریقین نیز، از آن یاد شده است.

علی علیه السلام به شکرانه مولود کعبه بت‌ها را از پشت کعبه پایین آورد. سید رضا هندی این معنی را در قصیده‌ای آورده است.

پس علامه امینی رحمته الله علیه اسم شانزده کتاب اهل سنت را ذکر کرده که این حکایت را نقل کرده‌اند.

علامه امینی رحمته الله علیه پنجاه تن از علمای شیعه را نام می‌برد که میرزا محمد علی اردوباری، ادیب نجف، پنجاهمین آنان است. چنان‌که قاضی ابوالبختری هم در آن موضوع، کتابی ویژه تألیف کرده و عده‌ای هم حکایت آن ولادت را به نظم کشیده‌اند که علامه امینی رحمته الله علیه تعداد آن‌ها را بالغ بر چهل نفر می‌داند، از جمله شاعر مسیحی، پولس سلامه که می‌گوید:

﴿كعبه الله في الشدائد ترجى فهى جسر العبيد للمعبود...﴾

کعبه خدا که به آن در سختی‌ها بسته می‌شود و آن پل بندگان به سوی معبود است. مسجدالحرام از شادی تبسمی کرد و سنگ‌ها سرود سر دادند. در آن روز دو فجر رخ داد. یکی فجر صبح و دیگری فجر آن ولادت.

روزگار می گذرد، اما او چنان صبح روشن باقی می ماند و هر روز، فجری تازه در وجودش می دمدا^۱.

حدیث انا مدینه العلم ...

شمس الدین مالکی، از غدیریه سرایان، در قصیده خویش از فضیلت های فراوان علی علیه السلام سخن گفته و در وصف او می سراید:

شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داماد و پسر عمومی پیامبر، ابوالحسنین، همسر زهرای بتول و از جمله: باب مدینه علم رسول صلی الله علیه و آله و سلم.

علامه امینی رحمته الله علیه در الغدير یکصد و چهل و سه مورد نام می برد که حدیث «اَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ ...» را آورده اند.^۲ همچنین بیش از پنجاه حدیث، در ردّ سخن ابن حزم، در دانش و اعلمیت علی علیه السلام در میان صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، مطرح کرده است.

متن حدیث

این حدیث با متن های متفاوت و لی هماهنگ، گزارش شده است. در حدیث ابن عباس چنین آمده است:

«اَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا فَمَنْ ارَادَ الْعِلْمَ فَلْيَاتِ بَابَهُ»

۱. همان.

۲. طبقات الأتوار، میر حامد حسین هندی، ج ۵؛ دراک: کتاب های قره الأعیان از سلیم محمد افندی؛ نفع قوت المغتدی از سلیمان مغربی مالکی؛ کفایة الطالب از شقیطی، ص ۴۸.

پیامبر فرمود: من شهر دانش هستم و علی باب آن و هر کس خواهان علم باشد باید از باب آن وارد شود.
آن گاه علامه امینی یازده حدیث دیگر به همان مضمون مطرح کرده است و از آن جمله است: علی برادر من و از من است، من از او هستم و او در دانش من، وصی و جانشین من است.^۱

صحت حدیث

علّامه امینی شهادت بیست و یک دانشمند حدیث‌شناس را در صحت سند حدیث، آورده است. از جمله:
ابوجعفر محمدبن جریر طبری در تهذیب‌الاثار و حاکم در مستدرک و فیروزآبادی در نقد صحیح و ...

نازندهای روزگار به تو شگفتکها ارائه میدهد.

انسان درباره کسی که خود را فقیه می‌داند چه می‌تواند بگوید که آن همه حدیث‌های صحیح و حسن در علم و دانش علی‌بن ابی‌طالب در پیش اوست، با این وجود دیگری را داناتر از علی علیه‌السلام می‌داند!

من چه بگویم در حق کسی که کتابی می‌نویسد به نام «الوشیعة» و باکی ندارد که سرانجام آن همه دروغ، تهمت و یاوه‌گویی چه خواهد بود.

او می‌نویسد: عمر، داناترین و فقیه‌ترین اصحاب محمد در عصر خود و به قرآن و سنت، آشناترین به‌طور مطلق بوده است. علامه امینی رحمته‌الله‌عنه یکصد مورد از موارد اشتباه‌های خلیفه را با استناد به منابع و مدارک متقن آورده و میزان معلومات فقهی و قرآنی او را معرفی کرده است.

شگفتی‌هایی از دانش عمر

اول: حکم تیمم

مردی نزد عمر آمد و گفت من جنب شدم و آب برای غسل نیافتم. عمر به او گفت: نماز نخوان، عمار یاسر در آن مجلس حضور داشت، گفت: یادتان می‌آید ما جنب شده بودیم تو نماز نخواندی و اما من خود را به خاک مالیدم و نماز خواندم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کافی بود تیمم می‌کردید، آنگاه کیفیت تیمم را یاد داد.

عمر گفت: ای عمار از خدا بترس. عمار گفت: اگر خواستی این موضوع را به احدی نمی‌گویم. علامه ابن ماجرا را به صورت های مختلف نقل کرده است.

شقیق می‌گوید نزد عبدالله و ابوموسی بودم. ابوموسی پرسید به نظر تو اگر آدمی جنب شد و آب نیافت چه کند؟ عبدالله گفت نماز نخواند تا آبی پیدا کند و ابوموسی گفت: پس سخن عمار چه می‌شود؟ که پیامبر صلی الله علیه و آله به او تیمم یاد داد و عبدالله گفت: دیدی که عمر به سخن عمار قانع نشد. ابوموسی گفت: عمار را رها کن به همه آیه (تیمم) چه می‌گویی؟^۱

دوم: حکم شک

عمر روزی از غلامی پرسید: آیا شنیده‌ای رسول خدا صلی الله علیه و آله یا یکی از اصحاب او گفته باشد اگر کسی در نمازش شک کند چه باید بکند؟

۱. صحیح مسلم، باب تیمم، ۱۱۰/۱ و ۲۶۵؛ سنن ابن داود، ۵۳/۱؛ ابن ماجه

۲۰۰/۱؛ سنن نسایی، ۵۹/۱-۶۱؛ سنن بیهقی ۲۱۹/۱ و ۲۰۹؛ صحیح بخاری، ۱/

در این میان عبدالرحمن بن عوف سر رسید و پرسید درباره چه صحبت می کردید؟

عمر مسئله را گفت: عبدالرحمن گفت: شنیدم رسول خدا ﷺ فرمود: هرگاه یکی از شما در رکعت یک و سه شک کند، بنا را به رکعت یک بگذارد؛ اگر در دو و سه شک کند بنا را به رکعت دو بگذارد؛ و در صورت شک میان سه و چهار بنا را به رکعت سه بگذارد تا آن که اشتباه در زیادت باشد. سپس قبل از سلام دو سجده به جا آورد و سلام گوید.

این امر به صورت دیگری بدون تفاوت زیاد نقل شده است. علامه امینی می نویسد: آیا تعجب نمی کنید که خلیفه حکم شک در رکعات نماز را که مسئله ای مورد ابتلا است و شب و روز یک نوبت با آن سروکار دارد، نمی داند و از غلامی می پرسد و او هم نمی داند تا عبدالرحمن بن عوف جواب می دهد آدمی مبهوت می ماند و نمی داند چه بگوید و کسی را که اعلم اصحاب دانسته اند میزان آگاهی او از احکام، این اندازه پایین است و زهی بیچاره امتی که داناترینشان این است. روزی ما ز خوان قدر این نواله بود!

﴿كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنَّ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا﴾

چه سخن بزرگی از دهان هایشان بیرون می آید و جز دروغ نگویند.

سوم و چهارم: خلیفه کتاب خدا را نمی‌داند!
 زنی را نزد عمر آوردند که شش ماهه بچه زاییده بود. عمر
 خواست حکم سنگ‌سار صادر کند. موضوع به گوش علی علیه السلام
 رسید، فرمود: برای این زن رجم و حدی نیست. عمر اطلاع
 یافت و کسی فرستاد تا نظر حضرت را جويا شد. علی علیه السلام
 فرمود:

﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلِينَ كَامِلِينَ﴾

مادرها باید فرزندان را دو سال کامل شیر دهند.

و فرمودند: «وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا»^۱

شش ماه حمل و بارداری و دو سال شیر دهی، سی ماه
 می‌شود.

پس عمر زن را آزاد کرد.

در عبارت حدیث نیشابوری و حافظ گنجی نیز تصدیق
 عمر در مورد علی آمده است که:

﴿لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ﴾

اگر علی نبود هر آینه عمر هلاک شده بود.

و در نقل سبطین جوزی نیز آمده است: عمر هنگام رها
 کردن آن زن گفت:

﴿اللَّهُمَّ لَا تَبْقِنِي لِمُعْضَلَةٍ لَيْسَ لَهَا ابْنٌ أَبِي طَالِبٍ﴾

خدایا مرا در مشکلی که فرزند ابی طالب در آن حضور ندارد
باقی مدار.

نظیر این قصه را در زمان عثمان هم نقل کرده‌اند. اما در
آنجا تا عثمان از حکم آگاهی یابد و جلو گیرد آن زن بیچاره
سنگ‌سار شده بود.^۱

پنجم: همه داناتر از عمر هستند

روزی عمر بن خطاب بر منبر رسول الله ﷺ نشست و گفت: ای
مردم شما مهریه زنان را زیاد کرده‌اید. رسول خدا و اصحاب او
مهریه را چهارصد درهم تعیین می‌کردند اگر زیادی مهریه نزد
خدا نشان تقوا و کرامت بود شما بر آن‌ها پیش نمی‌گرفتید. پس
زیاده بر چهارصد درهم مهریه قرار ندهید و از منبر پایین آمد.
زنی از قریش اعتراض کرد و گفت: ای امیر، مردم را از
مهریه‌های بیشتر از چهار صد درهم باز داشته‌ای؟ عمر گفت:
آری. آن زن گفت: آیا نشنیده‌ای خدا در قرآن چه آیه‌ای نازل
فرموده است؟ عمر پرسید کدام آیه؟ آن زن گفت: آیا نشنیده‌ای
که خدا فرمود:

﴿و آتیتم احداهنَّ قنطاراً...﴾^۲

۱. موطأء مالک، ۱۷۶/۲۴؛ سنن کبری، بیهقی ۴۴۲/۷؛ تفسیر ابن‌کثیر ۱۵۷/۴؛ در

منثور سیر طه، ۴۱/۶.

۲. نساء، ۲۰.

عمر گفت: خدایا مرا ببخش همه مردم از عمر داناترند و برگشت بر منبر و نشست و گفت: ای مردم من شما را از مهریه افزون بر چهارصد درهم منع کردم، اکنون می‌گویم: هر که بخواهد از مال خود هر چه بخواهد بدهد.^۱

علامه امینی رحمته الله علیه این ماجرا را به ۹ صورت از منابع مختلف آورده است. در متن روایات تفاوت‌هایی وجود دارد، لیکن اصل قضیه همان است.

ششم: خلیفه معنای «اب» را نمی‌داند

عمر به روی منبر قرائت کرد:

﴿فانبتنا فیها حباً و عنباً و قضباً و زیتوناً و نخلاً حدائق غلباً و

فاکهة و اباً﴾^۲

پس، در زمین دانه و انگور و سبزه و زیتونی رویاندیم و باغ‌ها و بستان‌های انبوهی و میوه و گیاه و چراگاهی.

سپس گفت: همه آن‌ها را فهمیدیم؛ اما مفهوم «اب» را نفهمیدیم. آن‌گاه عصایش را از دست اندخت و گفت: به خدا سوگند این همان به‌زحمت و رنج، افتادن است. تو را چه شده چه عیبی دارد که معنای «اب» را نمی‌دانی؛ سپس خطاب به مردم می‌گوید به‌دنبال چیزی باشید که کتاب هدایت برای شما

۱. مجمع‌الزوائد، هیثمی، ۲۸۴/۴؛ الدرر المنتشرة، ۲۴۳؛ ترتیب جمع‌الجوامع، ۲۹۸/۸؛ کشف‌الخفاء، ۲۶۹/۱.

۲. سورة عبس، ۲۹.

بیان کرده و به آن عمل کنید. آن چه را نشناختید، به پروردگار آن، واگذارید.

این حدیث هم با تعبیرهای متفاوت گزارش شده و محدثان و صاحبان سنن آن را آورده‌اند، همین مطلب از ابوبکر نیز گزارش شده است. ابن حجر در توجیه مسئله می‌گوید، شاید آن کلمه عربی نبوده که بر دو خلیفه پوشیده مانده است.^۱

علّامه امینی رحمته الله علیه می‌نویسد: چگونه پیشوایان لغت و ادب عربی این کلمه را در معجم‌های خود آورده‌اند، بدون اشاره به این که آن واژه دخیل است. به فرض اگر کلمه عربی هم نباشد، کلمه‌های دیگر آیه آن را توضیح می‌دهد. اما هدف ابن حجر آنست که از دو خلیفه هرچند با زورگویی، دفاع کرده باشد و در صحیح بخاری چه بسیار از احادیث است که دست تحریف در آن‌ها بازی کرده است.

هفتم: حکم خلیفه بر زن دیوانه‌ای که زنا کرده بود

زن دیوانه‌ای که زنا کرده بود، نزد عمر آوردند. او بعد از مشورت حکم سنگسار داد. علی بر او گذر کرد و پرسید گناه

۱. فتح الباری ابن حجر ۲۳۰/۱۳، ارشادالساری ۲۹۸/۱۰؛ تفسیر رازی ۳۸۹/۸؛ کنز العمال ۲۲۷/۱؛ درّ منثور سیوطی ۳۱۷/۶؛ تفسیر خازن ۳۷۴/۴؛ ابن تیمیه، مقدمه تفسیر، ص ۳۰؛ تفسیر ابن کثیر ۴۷۳/۴؛ نه‌ایة ابن اثیر ۱۰/۱؛ الموافقات شاطبی، ص ۲۱-۲۵؛ ریاض نضرة، محب طبری ۴۹/۲؛ کشف مخشری ۲۵۳/۳؛ مستدرک ۵۱۴/۲؛ تفسیر ابن جریر ۳۸/۳۰ و ...

این زن چیست؟ گفتند: زن دیوانهٔ فلان قبیله است. زنا کرده و عمر دستور رجم او را داده است. فرمود:^۱
 او را برگردانید. سپس نزد عمر آمد و فرمود: ای امیر آیا نشنیده‌ای رسول خدا فرمود: قلم تکلیف از سه تن برداشته شده: ۱- بچه تا به سن بلوغ برسد؛ ۲- شخص خواب تا بیدار شود؛ ۳- دیوانه و عقل باخته تا بهبود یابد. این همان دیوانه و دلشدهٔ فلان قبیله است شاید در آن حال، چنان کرده باشد. علی علیه السلام او را آزاد کرد و عمر تکبیر گفت.

این روایت به پنج صورت و با اندکی تفاوتی نقل شده؛ در حدیثی، برای ابوبکر هم، چنان امری پیش آمده است. ناگفته نماند بخاری این حدیث را در صحیح خود آورده، اما او در هر حدیثی که موجب خدشه‌دار شدن کرامت و شخصیت خلیفه می‌شود؛ صدر و ذیل را تحریف می‌کند.

هشتم: ناآگاهی خلیفه از تأویل کتاب خدا

ابوسعید خدری می‌گوید: با عمر بن خطاب حج گذاردیم وقتی وارد طواف شد، برابر حجر الأسود قرار گرفت و گفت: من می‌دانم که تو سنگی بیش نیستی و زیان و سودی نداری و اگر

۱. مستدرک، حاکم ۵۹/۲ و ۳۸۹/۴، او حدیث را صحیح دانسته است؛ سنن کبری، بیهقی ۲۶۴/۸؛ محب طبری، ریاض نضره ۱۹۶/۲؛ ذخائرالعقبی، ص ۸۱؛ ارشادالساری، قسطلانی ۹/۱۰؛ فیض‌الغدیر ۳۵۷/۴؛ مصباح‌الظلام و سیاطی ۵۶/۲ و تذکره ابن جوزی، ص ۵۷؛ فتح‌الباری، ابن حجر ۱۰۱/۱۲ و ...

ندیده بودم رسول خدا ﷺ تو را می‌بوسید، هرگز نمی‌بوسیدمت. آن‌گاه بر حجر بوسه زد. علی بن ابی‌طالب گفت: ای امیر او زیان و سود دارد. خدا فرمود:

﴿وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ﴾^۱

هنگامی که پروردگار تو از صلب‌های بنی‌آدم نسل‌شان را بر گرفت و از آن‌ها بر خودشان شهادت و گواهی خواست...

وقتی آنان اعتراف کردند که خداوند عزوجل، پروردگارشان و آن‌ها بندگان او هستند آن پیمان و شهادت را در برگ و ورقی نرم در این حجر خورانید و در روز قیامت آن حجر برانگیخته شود و او دارای دو چشم و یک زبان و دو لب است و برای آن کس که وفا کرده، شهادت دهد. او امین خدا در این زمین است. عمر گفت: خدا مرا در سرزمینی باقی نگذارد که تو، ای ابالحسن در آن‌جا نباشی.^۲

نهم: ناآگاهی خلیفه از کفارہ تخم شترمرغ

داخل مسجد دمشق شدم. پیرمردی را دیدیم که از زیادی سن و سال، استخوان‌های سینه‌اش درهم ریخته و کج شده بود (قد

۱. اعراف، ۱۷۲.

۲. مستدرک، حاکم ۴/۴۵۷؛ سیره عمر، ابن جوزی، ۱۰۶؛ ارشادالساری ۳/۱۹۵؛

عمدةالقاری، عینی ۴/۶۱۶؛ ترتیب جامع کبیر، سیوطی ۳/۳۵؛ شرح ابن

ابی‌الحدید ۳/۱۲۲ و....

خمیده بود) پرسیدم: ای پیرمرد، زمان چه کسی را درک کرده‌ای؟ گفت عمر را دیده‌ام. پرسیدم در کدام غزوه حضور یافته‌ای؟ گفت: غزوه یرموک. گفتم خاطره‌ای را برای من بگو. گفت: با کاروان، سوار بر شتر برای حج بیرون آمدیم، تخم شترمرغی یافتیم در حالی که محرم بودیم اعمالمان را به پایان رسانیدیم. این مسئله را برای امیرالمؤمنین عمر گفتیم. او برگشت و گفت به دنبال من بیایید، تا به حجره‌های رسول خدا ﷺ رسیدیم. حجره‌ای را زد. زنی جواب داد، عمر گفت: آیا ابوالحسن آن‌جاست؟ زن گفت: نه، به مزرعه رفته است. عمر برگشت و گفت دنبال من بیایید تا به علی علیه السلام رسید و او با دست خود خاک را هموار می‌کرد و گفت ای امیر خوش آمدی. عمر گفت: این جماعت در حال احرام تخم شترمرغ شکسته و خورده‌اند. علی فرمود: پس چرا به سراغ من نفرستادید. عمر گفت: شایسته است که من خدمت شما بیایم. علی علیه السلام فرمود: به تعداد تخمها، شتران نر را با شتران ماده نزدیک کنند نتیجه هر چه شد آن را به خانه خدا فرستند. عمر گفت گاهی شتر، بچه می‌اندازد و علی فرمود: تخم هم گاهی لقالمی می‌شود. وقتی عمر بر می‌گشت گفت: خدایا! امر سختی بر من فرود نیاور مگر آن‌که ابوالحسن در کنار من باشد.^۱

۱. الرياض النضرة، ۵۰/۲ و ۱۹۴؛ ذخائرالعقبی، ۸۲؛ کفایة الشنقیطی، ۵۷.

دهم: همه از عمر دین فهم ترند

عمر به جوانی از جوانان انصار برخورد درحالی که تشنه بود. از او آب طلبید آن جوان آب را با عسل درهم آمیخت و به او داد. عمر آن را نوشید و گفت: خدای تعالی می فرماید:

﴿أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا﴾^۱

شما لذتها و خوشی هایتان را در حیات دنیوی تان بردید و از آن ها بهره مند گشتید.

آن جوان انصاری گفت: ای امیر این آیه برای شما و برای هیچ یک از اهل قبیله نیست. اول آیه را بخوانید: «وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ...» روزی که کافران به آتش عرضه شوند و گفته شود شما لذتها و خوشی های خود را در زندگانی دنیا بردید و در آن کامروا گشتید...

عمر گفت: همه از عمر فقیه تر هستند.^۲

یازدهم: خلیفه فرمان می دهد پسری را که با مادرش بر سر نسب، نزاع دارد بززند.

پسری از انصار با مادرش نزاع کرد. مادرش او را نزد عمر بن خطاب آورد و گفت این فرزند من نیست. عمر شاهد خواست، فرزند شاهدهی نداشت. زن چند نفر شاهد آورد و به نفع او گواهی دادند که او ازدواج نکرده و آن پسر دروغ می گوید و

۱. احقاف، ۲۰.

۲. شرح ابن ابی الحدید، ۶/۱.

به او نسبت بد می‌دهد عمر دستور داد آن پسر را تنبیه کنند و بزنند. علی علیه السلام سر رسید و از حال، جويا شد. آن دو را به مسجدالنبی صلی الله علیه و آله فرا خواند. از زن پرسید. او آن نسبت را انکار کرد. علی به آن پسر فرمود: همان‌طور که آن زن فرزندی تو را انکار می‌کند تو هم مادری او را انکار کن. آن پسر گفت: ای پسرعموی رسول خدا او مادر من است، چگونه انکار نمایم؟ علی علیه السلام فرمود: انکار کن من پدر تو و حسن و حسین برادران تو هستند. آن پسر گفت: من او را انکار می‌کنم. علی علیه السلام به کسان آن زن فرمود: آیا من می‌توانم درباره این زن هر تصمیمی که خواستم بگیرم؟ گفتند: آری، در حق ما نیز می‌توانید تصمیم بگیرید. فرمود شاهد باشید من این پسر جوان را همسر این زن قرار دادم و به قنبر فرمود برو کیسه‌ای را که در آن، درهم‌هایی است، بیاور. آن را آورد و شمرد چهارصد و هشتاد درهم بود. آن‌ها را به‌عنوان مهریه به سوی زن انداخت و به آن پسر فرمود دست زن خود را بگیر و برو و نزد من نمی‌آیید مگر آن‌که اثر عروسی بر تو باشد.

وقتی آن جوان می‌رفت، آن زن گفت ای ابوالحسن، خدا را، خدا را، آن آتش است. به خدا سوگند او پسر من است. پرسید چگونه؟ گفت: پدر او مرد زنگی بود برادرانم مرا به همسری او درآوردند و من به این پسر باردار شدم آن مرد به جنگ رفت و کشته شد و من این پسر را به محله بنی‌فلان فرستادم در آن‌جا

نشو و نما کرد و خوش نداشتم او پسر من باشد. علی علیه السلام فرمود: منم ابوالحسن و او را به وی ملحق کرد و نسب ثابت گردید.^۱

دوازدهم: ناآگاهی خلیفه از مفاد برخی سخنان

علّامه در این مورد پنج داستان نقل می‌کند و ما به یکی اکتفا می‌کنیم. عمر بن خطّاب از مردی پرسید چطوری؟ گفت: این گونه که فتنه را دوست دارم و حق را خوش ندارم و بر چیزی شهادت می‌دهم که ندیدم. عمر دستور داد او را به زندان اندازند. علی فرمود: او را برگردانید و فرمود: او راست گفته عمر پرسید چگونه؟ علی فرمود: او مال و فرزند را دوست دارد و خدا فرمود: «إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ»^۲ و مرگ را که حق است ناخوش دارد و شهادت می‌دهد که محمد رسول خداست و او را ندیده است. عمر دستور داد آن مرد را آزاد کنند. گفت: «اللّٰهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يُجْعَلُ رِسَالَتُهُ»^۳ خدا داناتر است که رسالتش را کجا نهد.^۴

سیزدهم: خلیفه در قرائت نماز اجتهاد می‌کند

علّامه امینی رحمته الله علیه در این مورد، سه روایت گزارش کرده و ما تنها به یکی بسنده می‌کنیم. عمر بن خطّاب با مردم نماز مغرب

۱. طرق الحکمیه، ابن قیم جوزیه، ۴۵.

۲. انفال، ۲۸.

۳. انعام، ۱۲۴.

۴. طرق الحکمیه، ۴۶.

به جماعت می‌خواند و در رکعت اول حمد و سوره قرائت نکرد. چون از نماز فارغ شد، مردم گفتند: قرائت نخواندید. پرسید رکوع و سجده چطور بود؟ گفتند خوب بود گفت پس مهم نیست.^۱

همه رجال این حدیث را، صحیح و ثقه دانسته‌اند.

چهاردهم: رأی خلیفه در ارث

مسعود ثقفی نقل می‌کند که ما شاهد بودیم عمر بن خطاب در تقسیم ثلث، برادران امی را با برادران ابی و امی شریک کرد گفتند: تو اول سال جز این داوری کردی، پرسید چطور؟ گفتند تو ثلث را به برادر امی دادی و به برادر ابی و امی ندادی. عمر گفت آن روز چنان و امروز چنین کردم و حکم همان است!^۲

علّامه امینی رحمته الله علیه می‌نویسد: گویا احکام قضایی دایر بر مدار نظر خلیفه است؛ حال مطابق شرع باشد یا نه، و به‌طور کلی قانون یکنواخت در شریعت نیست. این سخن رسواتر از نظریه تصویب در اجتهاد است!

علّامه امینی رحمته الله علیه مواردی را از دانش‌های خلیفه بیان کرده است که عبارتند از: طلاق کنیز، حکم رجم زن فاجره یا باردار،

۱. بیهقی، السنن الکبری، ۲/۳۸۱، ۳۴۷.

۲. همان، ۶/۲۵۵؛ سنن دارمی، ۱/۱۵۴.

رای خلیفه بر زن حائض بعد از افاضه و حکم ازدواج در عده بدون آگاهی و اجتهاد در میراث جدّ و حکم زنی که به استناد آیه قرآن با غلام زر خرید خود هم‌بستر شده و برخورد خلیفه با زن آوازه‌خوان که در راه، از خوف او سقط جنین کرد و حکم زنی که ناچار شده و تن به زنا داده بود، علامه آن‌ها را با شماره‌های پانزده الی بیست و سه به تفصیل آورده است.^۱

بیست و چهارم: خلیفه نمی‌داند چه بگوید

مردی سیاه‌پوست را، همراه همسر سیاه‌پوستش، نزد خلیفه آوردند. او گفت من کشت سیاه کرده‌ام این همسر سیاه پوستم بچه سرخی آورده است. زن گفت: به خدا سوگند من خیانت نکرده‌ام این، بچه خود اوست. عمر درماند که چه کند و چه بگوید.

این مسئله به علی بن ابی‌طالب گفته شد. علی از آن مرد سیاه‌پوست پرسید: اگر چیزی بپرسم راست می‌گویی؟ گفت: آری به خدا قسم. علی علیه السلام پرسید آیا با همسرت در حال حیض نزدیکی کردی؟ آن مرد سیاه پوست گفت این کار شده است. علی علیه السلام فرمود: هرگاه نطفه با خون درآمیزد، بچه سرخ در می‌آید. این بچه از توست و تو خود بر خود ستم کرده‌ای.^۲

۱. رک: الغدير، ۱۱۰/۶-۱۲۰.

۲. الطرق الحکمیة، ۴۷.

بیست و پنجم: تجسس خلیفه

عمر بن خطاب شب هنگام در مدینه گشت می‌زد. صدایی از خانه‌ای شنید، از دیوار خانه بالا رفت مردی را با زنی و کوزه شرابی دید، گفت: ای دشمن خدا، پنداشتی که خدا معصیت‌کاری تو را می‌پوشاند؟ آن مرد گفت: ای امیر شتاب مکن؛ اگر من یک خطا کرده‌ام تو اکنون سه خطا مرتکب شده‌ای.

اول: تو تجسس کردی و خدا فرمود: «لا تجسسوا»^۱

دوم: تو از دیوار بالا آمدی و وارد خانه من شدی و خدا

فرمود: «وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا»^۲

سوم: تو وقتی وارد شدی سلام نگفتی و خدا فرمود: «فَإِذَا

دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا»^۳ عمر پرسید اگر از تو در گذرم به چه چیز

امیدوار باشم. آن مرد گفت به خدا قسم دیگر تکرار نمی‌کنم.

عمر گفت: برو که بخشیدمت.^۴

علامه امینی رحمته الله این ماجرا را به شش روایت با اندکی

تفاوت، نقل کرده است. در این آثار، بحث‌های مهمی وجود دارد

که بر هیچ خواننده‌ای پوشیده نیست و سخن کوتاه باید کرد.

۱. حجات، ۴۹.

۲. بقره، ۱۸۹.

۳. نور، ۶۱.

۴. الریاض النضرة ۴۶/۲؛ شرح ابن ابی‌الحدید ۹۶/۳ و ۶۱/۱؛ عقدالفرید ۴۱۶/۳؛

الدر المنثور ۹۳/۶؛ الفتوحات اسلامیة ۴۷۷/۲.

بیست و ششم: رأی خلیفه در حد شرابخواری

عمر در اجرای حد شرابخوار برخلاف رأی پیامبر ﷺ عمل کرده که علامه آن را به تفصیل آورده است.^۱

بیست و هفتم

زنی عاشق جوان انصاری شده بود، اما آن جوان توجهی نشان نمی‌داد، تا آن زن نقشه‌ای کشید. او سفیده تخم مرغی را بر جامه و میان دو پایش ریخت سپس نزد عمر آمد و فریاد کشید این مرد بر من چیره گشته و مرا در میان خانواده‌ام رسوا ساخته و این، اثر عمل اوست. عمر تصمیم گرفت آن جوان انصاری را ادب کند. آن جوان یاری می‌طلبید و می‌گفت: من گناهی نکرده‌ام آن زن به سراغ من آمد ولی من قصد او نکردم و خود را نگاه داشتم.

عمر گفت: ای ابالحسن نظر شما چیست؟ علی علیه السلام نگاه می‌کرد به آن جامه انداخت و آب بسیار داغ در حال جوش طلبید و آن را بر روی جامه ریخت. سفیده جمع شد. آن را بو کرد و چشید، دانست سفیده تخم مرغ است. علی علیه السلام آن را از چنین کاری بازداشت و او اعتراف کرد.^۲

۱. صحیح مسلم، ۳۸/۲؛ سنن دارمی ۱۷۵/۲؛ سنن ابی داود ۲۴۰/۲؛ مسند ابی داود

طیاسی، ص ۲۶۵؛ سنن بیهقی ۳۱۹/۸؛ کنز العمال ۱۰۲/۳؛ علامه بعد از بعد از نقل آن فتواها و نظرات پژوهشی ابراز کرده و حقایقی را روشن ساخته است.

۲. الطرق الحکمیة، ابن قیم، ۴۷.

بیست و هشتم

دو مرد، یکصد دینار نزد زن قرشی ودیعت نهادند و گفتند آن را وقتی تحویل ما بده که دو نفری نزد تو حاضر باشیم و به یکی تنها و بدون همراهش تحویل مده. یک‌سال بعد یکی از آن دو مرد آمد و گفت رفیق من مرده است یکصد دینار را تحویل بده آن زن خودداری کرد و امر برای خانواده او دشوار گردید و از او خواستند که امانت را تحویل دهد و تحویل داد. یک سال دیگر گذشت آن مرد دیگر آمد و دینارها را طلبید زن گفت: دوست تو آمد و وانمود کرد که تو مرده‌ای من همه آن پول را به وی تسلیم کردم داوری به نزد عمر بردند و او خواست زن را ضامن بداند. و او گفت: تو را به خدا داوری مکن ما را نزد علی بن ابی طالب بفرست و عمر چنان کرد. امام علی علیه السلام دانست که آن دو مرد برای آن زن قرشی نقشه کشیده و قصد کلاهبرداری داشته‌اند. به آن مرد فرمود: مگر شما نگفته بودید که پول به یکی بدون دیگری ندهد؟ او گفت آری. علی گفت پول نزد ما است برو دوستت را بیاور و مال را تحویل بگیر. خبر به گوش عمر رسید گفت: خدا مرا پس از علی بن ابی طالب زنده ندارد.^۱

۱. الاذکیا، ابن جوزی، ۱۸؛ اخبارالظرف، ابن جوزی، ۱۹؛ الریاض النضرة ۲/۱۹۷؛

ذخایرالعبقی، ۸۰؛ تذکره، سبطین جوزی، ۸۷؛ مناقب خوارزمی، ۶۰.

بیست و نهم: خلیفه و کلاله

عمر بن خطاب روز جمعه سخنرانی می‌کرد و یادی از پیامبر و ابوبکر کرد. سپس گفت: من برای پس از خودم چیزی بهتر از کلاله باقی نگذاشته‌ام و در هیچ مورد از رسول خدا ﷺ به اندازه کلاله نپرسیدم، تا آن‌که روزی با انگشت بر سینه من زد و فرمود: ای عمر! آیا تو را آیه تابستان در آخر سوره نساء کافی نیست؟^۱ علامه امینی رحمته الله علیه از این ماجرا شانزده نقل متفاوت، آورده است. همچنین از خلیفه دوم چندین داوری دیگر از شماره سی تا چهل آورده است.^۲ علامه امینی رحمته الله علیه در حاشیه بعضی از آن‌ها اظهار داشته که عمر در داوری خود در هر قضیه به یک عقل منفصل، مثل مغیره که زناکارترین ثقیف و دورگوترین امت در شریعت الهی است - نیازمند بوده است. چگونه در حکمی که همه اصحاب حضرت محمد از آن آگاهی داشتند، اما او به سادگی اظهار بی‌اطلاعی می‌کند. اگر به راستی نداند مصیبتی است و اگر می‌داند و از روی مصلحت و حب و بغض می‌گوید: مصیبت دو چندان است.^۳

۱. آیه کلاله را (سوره نساء، ۱۷۶) آیه تابستان نامند؛ چون در تابستان سال حجة‌الوداع نزول یافته است. صحیح مسلم کتاب فرائض، ۳/۲؛ مسند احمد، ۴۸؛ سنن ابن ماجه ۱۶۳/۲؛ احکام القرآن، جصاص ۱۰۶/۲؛ سنن بیهقی ۲۲۴/۶ و ۱۵۰/۸؛ تفسیر قرطبی ۲۹/۶؛ تفسیر طبری ۳۰/۶؛ تفسیر الدر المنثور ۲/ ۲۵۱؛ تفسیر ابن کثیر ۵۹۴/۱؛ مستدرک، حاکم ۳۰۳/۲؛ سنن دارمی ۳۶۵/۳.

۲. رک: الغدير، ۱۲۷/۶-۱۳۱.

۳. رسائل جاحظ، الأذکياء، ۲۵۱۹۸.

قضیه مغیره بن شعبه را در ذیل می‌آوریم:

چهل و یکم

مغیره بن شعبه پیش از اسلام در جاهلیت به زناکاری مشهور بود. پس از آن‌که مسلمان شد، مدتی از این عمل زشت دست برداشت تا آن‌که این خصلت در زمان والی‌گری او بر بصره، در عهد عمر بن خطاب، آشکار شد.

چهارتن به نام‌های زیاد، ابوبکره، نافع و شبل به طور اتفاقی، عمل زشت مغیره را با زن بدکاره‌ای، دیدند و او را به مدینه آورده و بر عمل زشت او شهادت دادند. سه تن شهادت کامل دادند، اما زیاد، با ترفندی که عمر به کار بست و تلقین کرد که او از مهاجرین است و مغیره را رسوا نخواهد کرد، گفت من اطمینان ندارم. در نتیجه عمر آن سه شاهد را تازیانه زد. ابوبکره گفت مرا که تازیانه زدید، باز می‌گویم که مغیره زنا کرد و عمر خواست او را دوباره حد بزند. امیرالمؤمنین فرمود: اگر شهادت در شهادت محسوب شود باید مغیره رجم گردد، نه آن‌که ابوبکره دوباره حد خورد. بالاخره عمر برای او حد شرعی اجرا نکرد.

مغیره بن شعبه از دشمنان سرسخت علی بن ابی طالب بود. او در کوفه خطیبان را به لعن امیرالمؤمنین پس از شهادتش، وادار می‌کرد و قصه‌هایی در این خصوص آورده‌اند.^۱

علامه امینی رحمته الله علیه می نویسد: حد قذف برابر آیه چهار سوره نور، هشتاد تازیانه است و آن در صورتی است که قذف، صریح و آشکار باشد نه با اما و اگر؛ اما عمر بدون قذف، صریح، هشتاد تازیانه زده است. یک مورد هم وقتی یک پیرزن، ناآگاهی خلیفه را از وضعیتش فهمیده، گریسته و گفته است همه و حتی پیرزنان هم از عمر داناترند.

چهل و چهارم: نظر خلیفه و درخت رضوان

مردم کنار درختی می آمدند که پیامبر زیر آن بیعت رضوان نمود و نماز می خواندند. عمر آنان را تهدید کرد و دستور قطع آن را داد؛ و به نقلی دیگر گفت: شما از اسلام برگشته اید. از این به بعد، اگر کسی چنان کند، کشته شود چرا که مرتد شده است.^۱

علامه امینی رحمته الله علیه در شماره های چهل و پنج تا پنجاه اشتباهات دیگر خلیفه دوم را به طور مفصل آورده است که شامل: در نفی تقدس آثار انبیاء درماندگی وی از پاسخ احبار و عالمان یهود، در زکات، لیلۃ القدر و چوب زدن بر جارود بیچاره و

۱. طبقات الکبری، ابن سعد ۶۰۷؛ سیره عمر ابن جوزی ۱۰۷؛ السیره الحلبیه ۲۹/۳؛ فتح الباری، ابن حجر ۳۶۱/۷؛ ارشاد الساری ۳۷۷/۶؛ شرح المواهب، رقانی ۲۰۷/۲؛ الدر المنثور ۷۳/۶؛ شرح ابن الحدید ۶۰/۱.

اعتراض او و ناآگاهی عمر از سنت مشهوری که صغیر و کبیر اصحاب می‌دانستند، فصل مشبعی در این موارد آورده است.^۱

پنجاه و یکم: اجتهاد در منع گریه بر مرده

زمانی که زینب دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات یافت، زنانی گریه کردند و عمر آن‌ها را با چوبدستی‌اش زد و رسول خدا صلی الله علیه و آله دست او را گرفت و فرمود: آرام باش ای عمر! بگذار گریه کنند ولی مباد که مثل شیطان، شیون کنند.

پیامبر بر کنار قبر نشست و فاطمه در کنار او گریست و پیامبر از روی مهربانی چشمان فاطمه را با دست و جامه‌اش پاک می‌کرد.^۲ مطابق روایت بیهقی از ابن عباس: زنان به رقیه (دختر رسول الله) گریستند، عمر آن‌ها را از گریه باز می‌داشت و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: ای عمر! دست نگهدار و فرمود: از ایجاد صدای ناهنجار شیطانی و شیون کردن بر حذر باشید. فاطمه در کنار قبر رقیه می‌گریست و رسول خدا، سرشک جاری بر گونه‌های او را با دست و یا جامه پاک می‌کرد. روایت دیگر: از آل رسول کسی از دنیا رفت، زنان گرد آمدند و بر او می‌گریستند. عمر آن‌ها را منع کرد و پراکنده ساخت. رسول

۱. رک: الغدير، امینی ۱۴۷/۶۴۰-۱۵۹.

۲. مسند، احمد، ۱/۳۳۷ و ۳۳۵؛ مستدرک، حاکم، ۱۹۱/۳، مسند، ابی داود طبالسی،

۳۵؛ الاستیعاب، ۲/۴۸۲؛ مجمع الزوائد، ۱۷/۳.

خدا ﷻ فرمود: ای عمر آن‌ها را رها کن؛ چشم اشک‌بار است و دل غم‌بار و عهد و انس نزدیک.^۱

علامه امینی رحمته الله علیه می‌نویسد: نمی‌دانم علت این که عمر زنانی را که گریه می‌کردند زد، چه بود؟ این در حالی است که پیامبر گریه و شیون آنان را می‌نگریست و اگر منعی برای گریه کردن بود، پیامبر شایسته‌تر بود که آنان را از گریستن باز دارد.

پنجاه و دوم: اجتهاد عمر در مورد قربانی

ابوبکر و عمر قربانی کردن را خوش نداشته‌اند. مبدا مردم پندارند آن واجب است.^۲ شعبی می‌نویسد آن دو در موسم حج حاضر شدند و قربانی نکردند.^۳ علامه امینی رحمته الله علیه می‌نویسد: آیا آن دو به حکمی رسیدند که پیامبر نرسیده بود؟

علامه امینی رحمته الله علیه در ادامه به ناآگاهی‌ها و اشتباه‌های خلیفه دوم درباره ارث زن از دیه، کم کردن خلیفه از حد؛ امداد امام بر او برای جاری ساختن حد در مسئله دشوار؛ درماندگی خلیفه در مواجهه با نوزادی عجیب و امداد امام علی علیه السلام بر او؛ .. به‌طور مفصل پرداخته است.

۱. سنن الکبری، بیهقی، ۷۰/۴ و نظایر آن؛ مسند، احمد ۴۰۸/۲؛ مستدرک ۳۸/۱.

۲. مجمع الزوائد، ۱۸/۴ و

۳. کنز العمال، ۴۵/۳.

شصتم: اجتهاد در زیورآلات کعبه

در روزگار عمر بن خطاب، از زیادی اشیای نفیس کعبه، سخن به میان آمد. عده‌ای گفتند: آن‌ها را بگیر و با آن سپاه مسلمانان را آماده کن، که اجر آن بیشتر است. آن زیورآلات برای کعبه چه سودی دارد؟ عمر تصمیم گرفت چنان کند و نظر امیرالمؤمنین را جویا شد. او فرمود: این قرآن بر پیامبر نازل شده و اموال بر چهار نوع است. اول، اموال و دارایی شخصی مسلمان که آن‌ها مطابق فرائض، بین وارثانشان تقسیم شود؛ دوم، فیئ و اموال عمومی است. آن را هم به کسانی که استحقاق آن رادارند، قسمت گردد، سوم، خمس است که آن را در جایگاه خود قرار داده؛ چهارم، صدقه‌ها، زکات و امثال آن است در جای خود باید قرار گیرد. زیور و نفایس کعبه در آن روز هم وجود داشت. خداوند آن‌ها را به حال خود وا گذاشت. نه از روی فراموشی و نسیان و نه آن‌که جایگاه آن‌ها را ندانسته یا بر او پنهان باشد، پس تو هم آن‌ها را همان‌جا باقی بگذار که خدا و رسول او باقی گذاشته‌اند. عمر گفت: اگر نبودی ما رسوا شده بودیم و آن اشیای را به حال خود باقی گذاشت.^۱

۱. مسند، احمد ۱/۵۷۴؛ صحیح، مسلم ۱/۵۷۴؛ سنن الکبری، بیهقی ۷/۳۳۶؛ المستدرک، حاکم ۱/۱۹۶؛ تفسیر قرطبی ۳/۱۳۰؛ ارشادالساری ۸/۱۱۷ و ...

شصت و یکم: اجتهاد خلیفه در سه طلاق

در زمان رسول خدا ﷺ، ابوبکر و دو یا چند سال از خلافت عمر، سه طلاق (در یک نوبت)، یک طلاق حساب می‌شد. عمر گفت: مردم در کاری که باید تامل داشته باشند، شتاب می‌ورزند؛ پس ما آن را سه طلاق تلقی می‌کنیم و آن را واگذارد. این روایت به صورت‌های مختلفی نیز نقل شده است.^۱

علامه امینی رحمته الله علیه می‌نویسد: شگفتا! که شتاب مردم مجوز آن شده است که کتاب خدا پشت سر گذاشته شود و مردم رأی خلیفه را بگیرند و قرآن را رها کنند. (سوره بقره/۲۹۹ و ۲۳۰)

شصت و دوم: اجتهاد خلیفه، درباره نماز خواندن پس از نماز عصر

تمیم داری گوید: پس از نهي عمر از نماز خواندن بعد از نماز عصر، من دو رکعت نماز می‌خواندم. عمر رسید و با تازیانه‌اش ضربه‌ای زد. تمیم به عمر اشاره کرد که بنشین. بعد که نمازش را تمام کرد به عمر گفت: چرا مرا زدی؟ عمر گفت: چون تو، پس از منع من از نماز بعد از عصر دوباره نماز خواندی. تمیم گفت: من آن دو رکعت نماز بعد از عصر را با کسی بهتر از تو — رسول خدا ﷺ — خوانده‌ام... عمر گفت من ترسیدم که بعد از شما کسانی بیایند که میان عصر و مغرب هم نماز بخوانند.

۱. سنن، ابی داود ۱/ ۳۴۴؛ الدر المنثور ۱/ ۲۷۹؛ کنز العمال ۵/ ۱۶۳ و ...

علّامه امینی رحمته الله علیه این روایت را به هشت صورت نقل کرده و می‌نویسد: شگفتا! خلیفه با تازیانه‌اش از خواندن نمازی باز می‌دارد که سنت بودن آن‌ها قطعی است.

در موارد شصت و سه تا شصت و هشت آمده که خلیفه غیر عرب را از ارث محروم می‌کرد و با سعایت و سخن‌چینی اشخاص به جست‌وجو می‌پرداخت و در دفن شدن در حجره نبوی از عایشه اجازه خواست و بالاخره سوره بقره را در طول دوازده سال آموخت! علّامه امینی رحمته الله علیه می‌نویسد: چطور شد خلیفه از عایشه اجازه خواست آیا او حجره نبوی را با ارث مالک شده بود که خود گفته‌اند پیامبر میراثی باقی نگذاشته و ...

شصت و هشت: منع از دو متعه

۱. متعه حج؛ ۲. متعه زنان.

آیه‌ای در حج تمتع نازل شد و رسول خدا به آن امر فرموده و بعد آیه‌ای که آن را نسخ کرده باشد نازل نشد و رسول خدا صلی الله علیه و آله هم از آن منع نفرمود تا پیامبر درگذشت. بعد، مردی آنچه می‌خواست گفت.^۱

۱. صحیح، مسلم ۴۷۴/۱؛ تفسیر، قرطبی ۳۶۵/۲ با همین تعبیر؛ صحیح، بخاری ۱۵۱/۳؛ سخن نسایی ۱۵۵/۵؛ مسند، احمد ۴۳۶/۴؛ فتح الباری ۳۳۸/۳؛ ابن ماجه، ۲۲۹/۲؛ سنن، بیهقی ۲۰/۵؛ شرح موطأ، زرقانی ۱۷۹/۲.

شصت و نه: متعه زنان

جابر بن عبدالله گوید: در زمان رسول خدا ﷺ و به روزگار ابوبکر با یک مشت خرما و آرد متعه می‌کردیم، تا آن‌که عمر به خاطر عمل عمرو بن حریث آن را نهی کرد.

عروقه بن زبیر نیز نقل می‌کند که خوله دختر حکیم بر عمر وارد شد و گفت: ربیع بن امیه زنی را متعه کرده و او باردار شده است. عمر راه افتاد با عصبانیت درحالی‌که لباسش بر زمین کشیده می‌شد، گفت: این متعه، اگر به این صورت پیش برود، سنگسار می‌کنم.

علی فرمود: اگر عمر از متعه منع نکرده بود، جز بدبخت، مرتکب زنا نمی‌شد.

علامه امینی رحمته الله علیه این ماجرا را در ۱۵ روایت آورده است.^۱

۱. صحیح، مسلم ۳۹۵/۱؛ زاد المعاد، ابن تیمیم ۴۴۴/۱؛ کنز العمال ۲۹۴/۸؛ الام، شافعی ۲۱۹/۷؛ طبری ۹/۵ و...

دو متعه: متعه حج و متعه زنان

ابو نضره گفت: نزد جابر بن عبدالله انصاری بودیم شخصی آمد و گفت: ابن عباس و ابن زبیر در دو متعه اختلاف کردند. جابر گفت: ما در زمان رسول خدا ﷺ امر او را انجام دادیم بعد که عمر ما را بازداشت، دیگر انجام ندادیم.

علماء، چندین صورت مسئله از این ماجرا را آورده است.^۱

راغب نقل می‌کند که یحیی بن اکثم به شیخی در بصره گفت: در جواز متعه به چه کسی اقتدا کرده‌ای گفت: به عمر بن خطاب. یحیی گفت: چطور؟ او که در این مسئله بسیار سرسخت بود. آن شیخ گفت: زیرا در روایت صحیح آمده که عمر بر بالای منبر نشست و گفت: همانا خدا و رسول او دو متعه را برای شما حلال کرده‌اند و من آن دو را حرام می‌کنم و

۱. سنن، بیهقی ۲۰۶/۷؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی ۹۳؛ تاریخ طبری ۳۲/۵؛ کنز العمال

هر کس انجام دهد کیفر می‌دهم. آن شیخ گفت: ما گواهی عمر را برحلیت آن دو، پذیرفتیم و رای و تحریم او را نپذیرفتیم.^۱ علامه می‌نویسد احادیث متعه، بالغ بر چهل حدیث می‌باشند.

نگاهی به مسئله دو متعه

مروری کوتاه بر احادیث وارده درباره دو متعه، گویای این است که متعه در عصر پیامبر از نظر کتاب و سنت مشروع بوده و هرگز نسخ نشده‌اند. نهی عمر فقط مبتنی بر رای و نظر خاص او بوده و بس.

منشأ توهّم خلیفه در مورد متعه حجج آن بوده که خوش نداشته مردم پس از انجام عمل با همسرانشان هم بستر شده و غسل کنند و آب غسل از سر و صورت آنان بچکد. باید گفت وقتی صاحب شریعت چنان کاری را مجاز دانسته، چه اشکالی در این میان وجود دارد؟!

در مورد متعه زنان، گویا عمر آن را با زنا و رابطه نامشروع برابر پنداشته که چنان سخت موضع گرفته است. لذا وقتی اصحاب در مورد آن، اختلاف نظر پیدا می‌کردند، موافقان به کتاب و سنت، استناد می‌نمودند و مخالفان، به نهی و منع خلیفه؛ و حتی کلام خود عمر که به صراحت گفته: من از آن

نهی می‌کنم و انجام دهنده آن را کیفر می‌دهم، نسخ را نفی می‌کند، چنان که ابن عباس می‌گوید: آیه متعه، محکم است نه متشابه و نسخ هم نشده است.

آن‌گاه علامه از بیست نفر با ذکر مأخذ یاد می‌کند که در مباح بودن متعه به آیه قرآن استناد جسته‌اند؛ آن‌ها پنداشته‌اند آیه متعه نسخ شده، درحالی که دلیلی بر آن ادعا، ندارند.

استدلال به آیه پنجم و ششم سوره مؤمنون، صحیح نیست، زیرا زن به طریق متعه و عقد انقطاعی، همسر مرد محسوب می‌شود. چنان‌که فقدان ارث در آن، دلیل حرمت نباید باشد که عقد دائم با عقد منقطع در برخی احکام تفاوت دارد و در بسیاری احکام هم مشترکند.

اختلاف اصحاب درباره متعه، بسیار دامنه‌دار شده و اهل تفسیر هم در آن خصوص، سخنانی دارند و در این میان حدیث‌های ساختگی، در زمینه ادعای نسخ آیه، در برابر حدیث‌های ثابت و تاریخ صحیح نمی‌تواند مقاومت کند.

علامه امینی رحمته الله به‌طور کلی اقوال را به پانزده قول رسانده و می‌نویسد: ^۱ رسواتر از همه، بانگ‌های جاهلانه موسی جارالله است. او در کتاب «الوشیعه» می‌نویسد به نظر من متعه، از نکاح زمان جاهلیت باقی مانده است و در صدر اسلام برخی انجام

داده‌اند و شارع برای مصلحتی ان را در برخی حالات مجاز دانسته، لیکن بعداً منع شدید به عمل آمده است. مهم آن است که ببینیم چنان چیزی از نظر قرآن ثابت است یا نه؟

کتاب‌های شیعه به استناد آیه «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ»^۱ و آن را اثبات می‌کنند.

ولی به نظر موسی جارالله، صاحب الوشیعه، اگر آیه را در مورد متعه بدانیم از جهت ادبیات و بیان عربی، جمله آشفته می‌گردد. درباره متعه و نکاح متعه در قرآن، آیه‌ای نازل نشده، جز آنچه در کتاب‌های شیعه درباره آن آیه، آمده است و من این فصل را در جواب آن‌ها، گشوده‌ام.^۲

او، مدعی است که اصلاً متعه در اسلام مباح نبوده و نسخ آن هم، نسخ حکم شرعی نبوده بلکه نسخ یک امر جاهلی بوده و تحریم ابدی صورت گرفته است.^۳

موسی مدعی است که متعه، از حدیث‌های شگفتی است که جمعی از صحابه قائل به آن بوده و برخی تابعین از جمله طاووس، عطاء، سعیدبن جبیر و جماعتی از فقهای مکه نیز به آن تمایل داشته‌اند. از فقهای مکه ابن جریج در آن باره بسیار

۱. نساء، ۲۴.

۲. الوشیعه، ۳۲ و ۱۲۱.

۳. الوشیعه، ۱۳۲.

اسراف کرده است و خلاصه امت مسلمانان به حرمت آن اتفاق نظر دارند.^۱ حتی دولت ایران (حکومت پهلوی اول)، آن را به طور قطع ممنوع اعلام کرده و بر خلاف فقهای شیعه از آن، ممانعت به عمل آورده است که آن حکومت در مقام اصلاح و سامان دادن به اوضاع جامعه بوده است.^۲

علّامه امینی رحمته الله علیه می نویسد: این بود چکیده سخن موسی جارالله که چندین صفحه از کتاب «الوشیعه» را سیاه کرده و تمام آن‌ها از ادب دینی و عفت کلام و اصول علمی و شیوه سلیم نویسندگی و آداب اجتماعی به دور است و سخنان او با روش اسلام، فرسنگ‌ها فاصله دارد.

متعه در قرآن

﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ ۖ لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ ۚ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾
 پس آنچه بدان وسیله از آن بانوان کام می‌جوئید، مهرشان را به‌عنوان فرض به آنان بپردازید و گناهی بر شما نیست

۱. همان، ۱۶۶.

۲. همان، ۱۸۵، این نویسنده ناصبی، کارهای ضد دینی و ضد ملی رضاشاه را سامان دادن به اوضاع کشور تلقی کرده است. لیکن بحمدالله تعالی ملت شریف ایران با انقلاب اسلامی، خاندان مزدور پهلوی را به گورستان فرستاده و جمهوری اسلامی بر مبنای ولایت فقیه برپا کرده‌اند و قرائن نشان می‌دهد که پهلوی و این علم‌ودین به استعمار فروش و همپالگی‌های او همگی دست دریک کاسه داشته و آن کاسه آلوده انگلیس بوده است. سید علوی

اگر پس از تعیین فرض، به چیزی توافق کنید که خدا، دانای حکیم بوده است.

به نظر نویسنده کتاب «الوشیعه» قول به نزول آیه متعه فقط از ادعای شیعه است و احدی از دیگران قائل به آن نیستند. البته این کلام، کلام کسی است که بسیار ناآگاه و بی اطلاع است. آن گاه علامه امینی رحمته الله علیه بیش از بیست قول از بزرگان اهل سنت را آورده که قائل به نزول آیه مزبور درباره متعه بوده‌اند.

ما از موسی جارالله می پرسیم آیا این بیست کتاب و بیست شخصیت از مراجع اهل سنت در دانش قرآن نیستند؟ و شاید هدف او اهانت به دو امام بزرگوار شیعه: امام باقر و امام صادق علیهما السلام باشد که او و همه می دانند که پیشوای چهارگانه اهل سنت، جیره خوار سفره علم و دانش آن امامان بزرگوار بوده‌اند. اگر شخصیت‌هایی مانند: بخاری، مسلم، احمد، طبری، فخر رازی، بیضاوی، بیهقی، اندلس، خازن، ابوحنیفان، ابن کثیر، ابوالسعود و آلوسی و چند تن دیگر از علمای تستن مورد احترام او نیستند پس چه کسی نزد او محترم است و عالمان اهل سنت نزد او چه کسانی هستند؟

متعه در اسلام حدود و شرایطی دارد که عبارتند از:

۱. مهر؛ ۲. زمان معین؛ ۳. عقد شامل ایجاب و قبول؛ ۴. جدایی با انقضای مدت یا بذل آن؛ ۵. عده نگاه داشتن ۶. عدم میراث.

این حد و مرز را فقها در کتاب‌های فقهی و محدثان در صحیح‌ها و مسندها و مفسران در ذیل آیه تلاوت شده یاد کرده‌اند. و همه آنان اتفاق نظر داشته‌اند که متعه، با آن حدود و شرایط وجود داشته و به‌طور مباح، دایم یا موقت نسخ نشده است. پس سخن موسی جارالله که مدعی است متعه ازدواج‌های تاریخ جاهلیت و با اذن شارع نبوده است، سخنی است بی‌پایه و چنین ازدواجی در جاهلیت با این نام و نشان هیچ‌گاه نبوده است.

بخوانید و بخندید یا بگریید

عمر بر منبر نشست و گفت: ای مردم! سه چیز در زمان رسول خدا رایج بوده و من آنها را نهی می‌کنم و هر که مرتکب آن اعمال شود، کیفر می‌دهم؛ متعه زنان، متعه حج و گفتن حی علی خیر العمل.

قوشچی، در شرح تجرید، می‌نویسد: این کار عمر مسئله‌ای نیست؛ زیرا او طبق اجتهاد خود عمل کرده و بدعت محسوب نمی‌شود.

ما نمی‌دانستیم که انسانی عادی بتواند در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله اجتهاد کند و رأی مخالف دهد. پیامبر که از روی هوا سخن نمی‌گوید. می‌گویند می‌شود در برابر او اجتهاد کرد؟^۱

سرخسی در کتاب مبسوط می‌نویسد: متعه این است که مردی به زنی گوید تا زمان معین و با مهریه مشخص تو را متعه

کردم. این عقد نزد ما باطل است. در نزد مالک ابن انس جایز است از قول ابن عباس هم همین جواز بر می آید.

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ السِّتِّكُمْ الْكُذْبَ﴾

با دروغی که زبانه‌ایتان وصف می‌کنند نگوئید این حلال است و این حرام تا به خدا افترا ببندید کسانی که بر خدا دروغ ببندند رستگار نشوند.

علامه امینی در ادامه مواردی نقل می‌کند که عبارتند از: نهی خلیفه از ادعای مؤمن بودن؛ ورود اسقف نجران بر خلیفه و مدد خواستن او از علی بن ابی طالب جهت پاسخگویی به سؤالات اسقف؛ حد زدن به فرد روزه‌داری که همراه با میگساران دستگیر شده بود و ...

هفتاد و هشت: اجتهاد خلیفه در مورد شراب و آیه‌های آن

خداوند متعال درباره شراب سه آیه نازل فرمود:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ ...﴾

از تو درباره شراب و قمار می‌پرسند. بگو در آن دو، گناه بزرگی است و سودهایی برای مردم است.

بعضی مسلمانان باز شراب می‌خوردند و بعضی دیگر آن را رها کردند، تا مردی شراب خورد و در آن حال به نماز ایستاد و اشتباه کرد؛ آیه نازل شد:

ای مومنان به نماز نزدیک نشوید در حالی که مست هستید تا بدانید که چه می‌گویید.^۱

عده‌ای باز می‌خوردند و عده‌ای رها کردند. تا آن که عمر شراب خورد و در حال مستی استخوان فک شتری را گرفت و با آن سر عبدالرحمن بن عوف را شکست. سپس نشست و آن گاه بر کشته‌های بدر که در چاه‌ها انداخته شده بودند نوحه‌سرایی کرد! این مطلب به گوش رسوا خدا رسید با خشم بیرون آمد و درحالی که عبایش بر زمین کشیده می‌شد و چیزی در دست داشت آن را بلند کرد و عمر را زد. عمر گفت: از خشم خدا و رسول خدا ﷺ به خدا پناه می‌آورم. آیه نازل شد:

﴿أَمَّا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ﴾^۲

جز این نیست شیطان می‌خواهد در میان شما در شراب و قمار دشمنی ایجاد کند و شما را از یاد خدا باز دارد. آیا دست‌بردار هستید؟

در این وقت عمر گفت: دست برداشتم، دست برداشتم.^۳

۱. نساء، ۴۳.

۲. مائده، ۹۱.

۳. تفسیر طبری، ۲/۲۰۳ (۹۱).

علّامه امینی در این باره چندین روایت از منابع مختلف نقل کرده از جمله:

عمر گفت: این گوشت شتر را در شکم ما جز شراب تند نمی‌شکند و نمی‌بُرد.^۱

او تا آخرین نفس شراب تند می‌خورد و وقتی با خنجر زده شد، نیبذ تندی آوردند و خورد. او عادت کرده بود و با آن مست نمی‌شد و دیگری اگر آن را می‌خورد مست می‌کرد.^۲

هشتادم: خلیفه و توسعه دو مسجد

در توسعه مسجد مدینه و اضافه کردن خانه عباس بن عبدالمطلب میان او و عمر، چندین نقل است و علّامه امینی رحمته الله علیه شش صورت از آن ماجرا را آورده و به گفته طبری عمر در سال هفده هجری عمره به جا آورد و مسجدالحرام را توسعه داد و بالاخره از مجموعه آن روایات بر می‌آید که خلیفه در توسعه دو مسجد چیزی نمی‌دانست و از این و آن تبعیت نمود و در گسترش مسجدالحرام برخلاف آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است، عمل کرد.^۳

۱. جامع مسانید، ابی حنیفه، ۱۹۰-۲۱۵.

۲. عقدالفرید، ۴۱۶/۳.

۳. تاریخ طبری، ۲۰۶/۴؛ فتوح البلدان، ۵۳؛ سنن بیهقی، ۱۶۸/۶؛ کامل ابن اثیر، ۲۲۷/۲؛

تذکره الحفاظ ذهبی، ۷/۱؛ الدر المنثور، ۱۵۹/۴؛ وفاء الوفاء، ۳۴۱/۱-۳۴۹.

هشتاد و یکم

خلیفه حکم طلاق را نمی‌داند و سکوت می‌کند چنان که پسر او حکم طلاق در حال حیض را نمی‌دانست و عمر او را به همین سبب برای خلیفه شایسته ندید.

هشتاد و دوم: نظر خلیفه درباره خوردن گوشت

زیرین عوام در بقیع یک کشتارگاه داشت و عمر با چوبدستی‌اش می‌آمد و هرگاه می‌دید کسی دو روز پی‌درپی گوشت خرید او را با چوبدستی می‌زد. و ما وجه چنین کاری را ندانستیم و آن جایگاه دینی ندارد.

هشتاد و سوم: خلیفه و مرد یهودی

ابو طفیل نقل می‌کند بر جنازه ابوبکر نماز میت خواندیم. سپس در نزد عمرین خطاب گرد آمدیم و با او بیعت کردیم روزی نزد او نشسته بودیم و یکی از یهودیان مدینه پیش آمد و پرسید کدام یک از شما نسبت به پیامبر و کتاب او داناتر هستید تا من چند سؤال بپرسم؟ عمر به علی علیه السلام اشاره کرد و گفت این داناترین است. یهودی پرسید چنین است ای علی؟ و علی فرمود: هر چه می‌خواهی بپرس.

او هم سؤال‌هایش را مطرح و جواب دریافت کرد. در این روایت عمر تصریح می‌کند که علی داناترین است، اما نویسنده

«الوشیعه» عمر را به طور مطلق داناتر می‌داند. هر انسانی نسبت به خود آگاه‌تر است.

هشتاد و پنجم: اجتهاد خلیفه در مصادره دارایی‌های کارگزاران
 خلیفه اولین فردی بود که با کارگزارانش مشارکت نمود و اموال آنان را نصف کرد.

در یک نقل، اموال ابوهریره را مصادره کرد. در مورد دوّم اموال سعدبن ابی‌وقاص را مصادره کرد. مورد سوّم، اموال ابوموسی اشعری است. مورد چهارم، اموال عمروبن عاص است. مورد پنجم، اموال ابوسفیان است.

علامه امینی رحمته الله علیه بیست و یک مورد را آورده و در پایان می‌نویسد من نمی‌دانم اگر نزد خلیفه دلیلی وجود داشته که آن دارایی‌ها اختلاس است پس باید همه آنها را مصادره می‌کرد! افزون بر آن که این برخورد خلیفه نشان می‌دهد که آنان بدترین دزدان بوده‌اند؛ زیرا یک دزد غالباً از یک یا دو نفر مالی می‌دزد. لیکن این‌ها از اموال همه مسلمانان دزدی کرده‌اند. پس چگونه آنان را امین مال و جان مردم کرده است، نمی‌دانم!

هشتاد و ششم: نظر خلیفه در خریدن شتر
 عربی بادیه نشین شترانی را برای فروش آورده بود. عمر برای خرید پیش آمد و یک یک سر شتران را می‌خست تا او را بیازماید و آن مرد، عمر را از آن کار باز می‌داشت، اما عمر اعتنا

نمی‌کرد. اعرابی گفت به گمانم تو آدم بدی هستی. سرانجام آن‌ها را خرید و پول آن‌ها را داد. اعرابی گفت: اجازه بده پلاس‌ها و جهاز از روی آن‌ها بردارم. عمر گفت من آن شتران را با جهاز و پلاس‌ها خریده‌ام. میان عمر و آن مرد اعرابی اختلاف پیش آمد. علی علیه السلام رسید. به داوری این مرد راضی هستی؟ اعرابی گفت: آری. علی علیه السلام فرمود: اگر شرط کرده‌ای که این شتران با جهاز و پلاس بخری آن‌ها مال توست، ولی اگر شرط نکرده‌ای به‌طور معمول مال فروش متاعش را با اشیایی بیشتر از قیمت یک شتر می‌آراید عمر راضی شد و بهای شتران را پرداخت و شتران را برد. خدا امیرالمؤمنین را خیر دهد که برای اعرابی، پلاس و جهاز شتر را حفظ کرد و الا عمر آن‌ها را برده بود. اما قضاوت در مسئله با خواننده هوشمند است.

هشتاد و هفتم: نظر خلیفه در بیت المقدس

مردی از عمرین خطاب اجازه خواست که به بیت المقدس برود. گفت: برو، هر وقت آماده شدی مرا آگاه کن. آن مرد آماده شد و آمد. عمر گفت به جای آن عمره برو. در این موقع دو مرد گذر کردند، درحالی که عمر شتران را زکات عرضه می‌داشت. پرسید شما از کجا می‌آید؟ گفتند از بیت المقدس.

عمر چوبدستی (درّه) را بالا برد و گفت حجّی مانند بیت الله است؟ آن دو مرد گفتند نه ما از آنجا در حال گذر بودیم.^۱

علّامه امینی رحمته الله ضمن بیان هشت نقل از این روایات، می نویسد: بیت المقدس از سه مسجدی است که می توان به قصد زیارت آنها عزم سفر کرد و گویا خلیفه از یاد برده و آن حدیث نبوی را فراموش کرده است. وانگهی او بدون بررسی این که آنها به طور مستقل به آنجا سفر کرده اند یا گذشته اند چوبدستی اش را بالا برده است.

هشتاد و هشتم: نظر خلیفه درباره مجوس

خلیفه می گوید: نمی دانم با این مجوس چه کنم، آنها اهل کتاب نیستند. عبدالرحمن بن عوف گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود با آنها مثل اهل کتاب رفتار کنید. بجاله، که دبیر و نویسنده "جزء بن معاویه" در بخش منادز از نواحی اهواز بود، گفت به ما نامه ای از خلیفه رسید که از مجوس جزیه بگیرید که عبدالرحمن از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین خبر داده که او از مجوس «مجر» جزیه گرفته است.^۲

عمیر پیش از سخن عبدالرحمن از مجوس جزیه نمی گرفت و تنها در یک سال آخر عمرش چنان کرد. آیا تعجب نمی کنید

۱. ازرقی، اخبار مکه ۹۳/۲.

۲. الأموال، ابو عبیده، ۴۰/۸۸.

کسی که متصدی خلافت کبری است ضروری‌ترین مسئله روز را نمی‌دانست تا عبدالرحمن به او گفت چه کند؟ آن هم درباره مسئله‌ای که از نظر بعد اقتصادی، سیاسی و دینی مهم است.

هشتاد و نهم: روزه ماه رجب

عمر بن خطاب در مورد ماه رجب و روزه در آن ماه گفت: ماه رجب ماهی است که اهل جاهلیت آن را بزرگ می‌داشته‌اند. اسلام آمد و آن را رها کرد.

آیا روایت‌های نبوی که در فضیلت ماه رجب و روزه آن وارد شده بر خلیفه پوشیده بود؟

علامه امینی رحمته الله علیه ابتدا هشت حدیث در خصوص روزه ماه رجب و سپس طوائفی از احادیث به‌طور کلی روزه سه روزه از هر ماه که شامل رجب هم می‌شود و نظر فقهای مذاهب چهارگانه در باب استحباب آن را آورده و همه این‌ها را با ذکر منابع خاطر نشان ساخته است.

حالا این سؤال مطرح است که چرا خلیفه به سبب روزه ماه رجب به کف دستان مردم چوب می‌زده و آن‌ها را می‌آزرده و آن را از اعمال عصر جاهلیت می‌دانسته است؟!^۱

۱. تهذیب‌التهذیب، ۵۳۱/۹ و ۱۹۴/۳؛ شرح‌المواهب، ازقانی ۱۲۷/۸؛ ارشادالساری، ۱۴۸/۵؛ صحیح بخاری، ۲۱۹/۳؛ صحیح مسلم ۳۲۱/۱ و ۳۲۲؛ سنن دارمی، ۱۹/۲؛ مصباح‌السنه، تبریزی ۱۳۵/۱ و ده‌ها کتاب دیگر.

نودم: اجتهاد خلیفه در سؤال از مشکلات قرآن

مردی به نام صبیغ وارد مدینه شده از آیه‌های مشابه پرس و جو می‌کرد و عمر چند شاخه خرما آماده کرد و او را خواست، او آمد، پرسید تو کیستی؟ گفت من بنده خدا صبیغ هستم. عمر شاخه‌ای از آن شاخه‌ها برداشت او را زد تا از سر او خون جاری شد. گفت: ای امیر بس کن عقل و هوشم را از دست دادم.

ماجرای صبیغ به چند صورت و از روایان مختلف نقل شده و زهری گفته عمر بن خطاب، صبیغ کوفی را که از حروف قرآن می‌پرسید، آن قدر زد که خون در پشت او لخته شد.^۱

خلیفه حاضر نبود حتی از معنی یک لغت پرس و جو شود و آن را تکلیف می‌پنداشت. نمی‌دانم چرا کسی را که از مجهولی سوال می‌کند آن قدر باید بر پشت او بنوازند که خون آلود شود؟ این خُلق خلیفه در سؤال در برخی مشکلات به آنجا رسیده بود که فردی در مقام ابن عباس می‌ترسید از عمر راجع به آیه «وَإِنْ تَظَاهَرُوا عَلَيْهِ...»^۲ سوال کند.

افزون بر این، به نظر خلیفه علاوه بر منع سؤال از مشکلات قرآن، از چیزی که رخ نداده هم نباید سؤال شود؛ زیرا چنین

۱. سنن دارمی، ۵۵ و ۵۴/۱؛ تاریخ ابن عساکر، ۳۸۴/۶؛ اتقان السیوطی ۵/۲؛ سیره

عمر، ابن حجر ۱۰۹؛ تفسیر ابن کثیر، ۲۳۲/۴؛ کنز العمال، ۲۲۸/۱ و دیگران

۲. تحریم، ۴۰.

امری روا نیست در مورد آنچه اتفاق افتاده، به قدر کافی دل‌مشغولی وجود دارد.^۱

نود و دوم: نهی خلیفه از حدیث

خلیفه افزون بر نهی سؤال از مشکلات قرآن و پرسش از آنچه رخ نداده، امر سومی هم افزود و آن، نهی از نقل حدیث رسول خدا ﷺ و یا نقل فراوان آن است و آن رسواترین است.

قرظ‌بن کعب گوید: وقتی عمر ما را به عراق می‌فرستاد ما را مشایعت کرد و پرسید می‌دانید چرا شما را مشایعت کردم؟ گفتند: آری، برای احترام ما. گفت: علاوه بر آن، شما به جایی می‌روید که آنان قرآن می‌خوانند و صدایشان همانند صدای زنبوران عسل می‌پیچد، آنان را با حدیث مشغول نکنید. چون قرظ‌بن وارد عراق شد، گفتند برای ما از رسول‌الله حدیث بگو؛ گفت عمر ما را از آن نهی کرده است.

او می‌گوید: پس از آن، حتی یک حدیث هم از رسول خدا ﷺ گزارش نکردم.

خلیفه همچنین به ابوموسی که او را به عراق می‌فرستاد گفت: تو به میان مردمی می‌روی که صدای قرآن آن‌ها در مساجد مانند کندوی زنبوران عسل می‌پیچد، آنان را به حال خود بگذارید و با حدیث‌ها مشغول‌شان نکنید و من در این کار

۱. کتاب‌العَم، ابن عمر، ۵۶؛ سیره عمر بن خطاب، ۱۱۸.

شريك شما هستم. در عبارت طبرى نيز آمده: عمر مى گفت: تنها قرآن بخوانيد و آن را تفسير نكنيد و كم تر از رسول خدا ﷺ روايت كنيد و من شريك شما هستم.^۱

آيا خليفه نمى دانسته كه ظاهر كتاب خدا مردم را از سنت بى نياز نمى كند؟ بنا بر نقل اهل سنت، پيامبر فرمود: فائى تارك فيكم الثقيلين كتاب الله و سنتى ... قرآن از سنت جدا نيست تا بر سر حوض پيامبر ﷺ وارد شوند و نياز امت به سنت كم تر از نياز ايشان به قرآن نيست، كما اين كه كتاب به سنت نيازمندتر است از سنت به كتاب.

بنا بر گزارش ابن كثير در «البداية و النهاية»^۲ خليفه به كعب الاحبار گفت: حديث گويى از نخستين را رها مى كنى يا تو را به سرزمين بوزينگان، ملحق كنم و نيز به ابوهريره مى گفت: حديث رسول الله ﷺ را رها مى كنى يا تو را به سرزمين روس تبعيد مى كنم.

آرى سياست گذارى وقت، سبب شد كه در هاى دانش به روى امت بسته شود آنان را در درّه هولناك جهل و بى خبرى بيندازد و گرفتار هواهاى نفسانى كند، هر چند خليفه چنان قصدى نداشته باشد؛ ليكن آن، سپرى بود كه او براى حفظ

۱. سنن دارمى، ۸۵/۱؛ سنن ابن ماجه، ۱۶/۱؛ المستدرک، حاکم ۱۰۲/۱؛ شرح ابن ابى الحديد، ۱۲۰/۳؛ مجمع الزوائد، ۱۴۹/۱؛ هيئتى گفته اين حديث صحيح است و به صورت هاى زياد نقل شده و عمر در امر حديث بسيار سخت گير بوده است.

۲. جامع البيان العلم، ۱۹۱/۲؛ تاريخ ابن كثير، ۱۰۶/۸ و ۱۰۷؛ سنن ابن ماجه، ۱۵/۱.

خود پشت آن قرار گرفت؛ تا از موج مشکلات و مسائلی که برایش پیش می‌آمد در امان باشد.

پس از آن‌که امت مسلمان از دانش قرآن نهی شدند و از درس‌های بزرگ علمی، ادبی، دینی، اجتماعی، سیاسی، اخلاقی و تاریخی قرآن دور ماندند و باب تعلیم و تعلم چنان بسته شد که مردم علاج واقعه‌ها را قبل از وقوع نتوانند؛ خواه ناخواه در طوفان مشکلات رها شوند، آن وقت با کدامین حکم و حکمت این امت بیچاره پیشرفت کند و بر امت‌های دیگر پیشی بگیرد؟ و با کدام کتاب و با کدام سنت به سیادت برسند که صاحب رسالت خاتم برای آنان در نظر داشته است؟

این روش خلیفه در نهی از حدیث نبوی، ضربه‌ای مهلک بر پیکره اسلام و امت مسلمانان بود و مانع آموزه‌ها، شرف، تعالی و پیشرفت گردید. حال دانسته یا ندانسته!

نود و سوم: باز هم نهی از کتابت سنن

عمر بن خطاب خواست سنن‌ها نوشته شود. در این مورد یک ماه با اصحاب رسول خدا ﷺ مشورت کرد. سرانجام تصمیم گرفت و گفت من خواستم سنن‌ها را بنویسم، به یاد مردمی افتادم که پیش از شما کتاب‌ها نوشتند، روی به آن‌ها نهادند و کتاب خدا را رها کردند. من کتاب خدا را با هیچ چیز در نخواهم آمیخت.

جمعی از این روش خلیفه پیروی کردند و بر خلاف آنچه از شارع بزرگوار ثابت بود مانع کتابت سنت‌ها شدند.^۱

نود و چهارم: نظر خلیفه درباره کتاب‌ها

افزون بر آن چهار موضوع ذکر شده، یعنی سؤال از مشکلات قرآن، پرسش از آنچه هنوز رخ نداده، نهی از نقل حدیث رسول خدا ﷺ و رویداد کتابت سنت‌ها. خلیفه، پیرامون موضوع پنجمی که خود کتابت و تألیف باشد، اجتهاد و نظری ابراز کرده و به آن عمل نموده است.

مردی از مسلمانان نزد عمر آمد و گفت: وقتی ما مدائن را فتح کردیم، به کتاب‌هایی برخوردیم که حاوی دانش‌های ایرانیان و سخنان شگفتی بود. عمر چوبدستی را خواست و شروع کرد به زدن آن مرد و بعد خواند:

﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ﴾^۲

و می‌گفت ای بیچاره، داستانی نکوتر از قرآن وجود دارد؟ امت‌های پیشین به این جهت هلاک شدند که به کتاب‌های دانشمندان‌شان روی نهادند. آثار اسقف‌ها را در نظر داشتند و

۱. طبقات ابن سعد، ۲۰۶/۳؛ مختصر جامع‌العلم، ۳۳ و ۳۶ و ۳۷؛ سنن دارمی، ۱/۱۲۵؛

المستدرک حاکم، ۱/۱۰۴ و ۱۰۶.

۲. یوسف، ۳.

تورات و انجیل را رها کردند و علومی که در آن‌ها بوده همه از میان رفت.

علامه امینی رحمته الله علیه این جریان را به صورت‌های مختلف و گاه با تفصیل بیشتر آورده است. بنا به نقلی دیگر، خلیفه یک مرد کوفی را که به دنبال کتاب‌های دانیال بوده، خواست و بر او تازیانه نواخت و آیاتی از قرآن تلاوت کرد و آن وقت تمام کتاب‌ها را آتش زد.^۱

یحیی غراماطیقی زنده بود تا آن‌که عمرو بن عاص اسکندریه را فتح کرد. او (یحیی) که جایگاهش در دانش، شناخته شده بود بر عمرو وارد شد و عمرو او را گرامی داشت و سخنان فلسفی او را که عرب با آن‌ها مأنوس نبود شنید، عمرو شیفته یحیی شد که او مردی خردمند، خوش برخورد و راست‌اندیش بود و از او جدا نشد. روزی یحیی به عمرو گفت: تو ثروت‌های اسکندریه را صاحب شدی و همه دارایی‌های موجود در آن را لاک و مهر زدی آنچه را که از آن، سود می‌بری، از آن تو و ما هیچ حرفی نداریم؛ لیکن آنچه را که برای تو سودمند نیست، ما به آن شایسته هستیم. عمرو گفت شما به چه چیز نیاز داری؟ یحیی گفت: آن کتاب‌های حکمت است که در گنجینه‌های شاهان موجود است. عمرو گفت: این ممکن نیست مگر آنکه من از

۱. رک: سیره علمی، ابن جوزی، ۱۰۷؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ۱۲۲/۳؛ کنز العمال،

خلیفه اجازه بگیرم و نامه‌ای نوشت و او را در جریان گذاشت عمر در پاسخ نوشت: کتاب‌هایی که تو یاد کرده‌ای هرگاه در آن چیزی باشد که موافق قرآن است کتاب خدا ما را بی‌نیاز می‌کند و اگر مخالف کتاب خدا باشد ما نیازی به آن‌ها نداریم همه را از میان ببر و نابود کن. عمرو عاص آن کتاب‌ها را به تون‌های حمام اسکندریه توزیع کرد و طی شش ماه همه آن‌ها را نابود کرده و سوزاندند. بشنو و تعجب کن.^۱

این جمله ملطی را جرجی زیدان در کتاب تاریخ تمدن اسلام آورده و در پاورقی افزوده: که در نسخه چاپ شده در چاپخانه آباء یسوعیین بیروت، این جمله را نمی‌بینیم و نمی‌دانیم به چه سبب حذف شده است.^۲

در نقلی دیگر، مشابه آنچه گذشت از یحیی نحوی آورده و ابن‌خلدون هم به آن اشاره دارد.^۳

علامه امینی می‌نویسد: نظر در کتاب‌های امت‌های پیشین به‌طور کلی ممنوع نیست، به‌خصوص اگر آن‌ها کتاب‌های علمی، صنعتی، فلسفی، اخلاقی، پزشکی، فلکی، نجومی، ریاضیات و امثال آن باشد. به‌ویژه اگر چنان کتابی منسوب به

۱. تاریخ مختصر الدول، ۱۰۲.

۲. تاریخ تمدن اسلام، ۴۰/۳.

۳. تاریخ‌الحکماء قفطی (مخلوط): تاریخ ابن‌خلدون، ۳۲/۱؛ الافاده الاعتبار،

عبدالله‌لطیف، بغدادی ۲۸.

پیامبری از انبیا، مانند دانیال نبی باشد. هرگاه چنان نسبتی ثابت شود.

آری، اگر کتابی به امر باطل و ضلالت، فراخوان باشد و بر اشخاص ساده و کم‌خرد تاثیر بد بگذارد و او توان نقد و پاسخگویی را نداشته باشد، برای او حرام خواهد بود. اما برای کسی که قدرت تجزیه و تحلیل دارد و باطل را از حق تشخیص می‌دهد، خواندن چنان کتاب یا کتاب‌هایی نه تنها مجاز است، بلکه از بهترین طاعات محسوب می‌گردد.

وانگهی، منافات ندارد که قرآن نکوترین داستان باشد. با این وجود در کتاب‌هایی هم، دانشی کارآ، حکمتی رسا و صنعتی سودمند و یا آنچه به حال بشر مفید است، وجود داشته باشد. هرچند که آنچه در قرآن، با معنایی دقیق و ژرف است، بسیار محکم و استوار می‌باشد؛ لیکن فکر بشر عادی از آن‌ها قاصر است. با آن‌که انسانی اذعان دارد که کوچک و بزرگی نمانده مگر آن‌که قرآن، آمار آن‌ها را دارد و هر تروخشکی در کتاب مبین هست ولی او نمی‌تواند همه آن‌ها را استنباط کند. پس منع از کتاب‌های دیگر جنایتی در حق جامعه بوده و دور نگاه‌داشتن افراد از دانش است و کتک‌زدن در آن مورد عملی است غیر قانونی و هرگز کتاب و سنت آن را تأیید نمی‌کند.

خدا می‌داند، مسلمانان با از دست دادن آن همه ثروت علمی در اسکندریه و پراکنده ساختن آن‌ها در سرزمین‌های

ایران چه تمدنی پیشرو و چه صنعت‌های ظریفی را که به هدایت و یا ضلالت هم ارتباطی نداشته، از دست داده و خسارت دیده‌اند. علاوه بر آن خلیفه می‌توانست آن‌ها را جدا کند و کتاب‌های خوب و سودمند را نگاه داشته و آنچه را مایه ضلالت و الحاد بود از بین ببرد؛ ولی چنان نکرد و گذشت تا حادثه‌ای که نباید، روی داد.

نود و پنجم: خلیفه و قرائت‌ها

علامه امینی ده مورد از مواردی که ثابت می‌کند خلیفه بر قرآن اشراف نداشته ذکر می‌نماید که به چند مورد اشاره می‌کنیم:

نقل است خلیفه در خطبه‌ای گفت: مبدا در مورد آیه رجم هلاک شوید و گوینده‌ای نگوید ما دو حد را در کتاب خدا نیافتیم در حالی که رسول خدا رجم کرد و ما رجم کردیم. سوگند به خدایی که جانم در دست اوست اگر مردم نمی‌گفتند عمر در کتاب خدای تعالی افزود، هر آینه می‌نوشتیم: «الشیخ و الشیخه فارجموهما»، پیر مرد و پیرزن را سنگسار کنید. چون که ما آن آیه را قرائت کردیم.

در مورد آیه‌ای دیگر که ما می‌خواندیم، گفت:

«إِنْ لَا تَرَعْبُوا عَنْ آبَائِكُمْ فَإِنَّهُ كَفَرُ بَكُمْ»، همانا کفر است بر شما اگر از پدرانتان روی برگردانید. سپس به زیدبن ثابت گفت، آیا چنین بوده است؟ او گفت آری.

در مورد سوم عمر به عبدالرحمن بن عوف گفت ما در قرآن آیه‌ای می‌دیدیم که نازل شده بود: «انْ جَاهِدُوا كَمَا جَاهَدْتُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ»، اکنون نمی‌بینیم، گفت در بخش‌هایی که از قرآن انداخته شد، آن آیه بوده است.

ابی ابن کعب آیه‌ای را چنین خواند:

﴿وَلَا تَقْرَبُوا الزَّيْنِي اِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَّ سَاءَ سَبِيْلًا﴾^۱

وقتی عمر آمد و از وی پرسید او گفت آری من از دو لب پیامبر چنان شنیدم و تو در آن زمان کاری جز دادوستد و خرید و فروش نداشتی.

آنچه گفته شد و نمونه‌هایی دیگر که علامه امینی رحمته الله در الغدیر آورده است، نشان می‌دهد که عمر چندان احاطه به قرآن و قرائت‌های آن نداشته و به سخن این و آن اعتماد می‌کرده و قائل به کم‌وزیاد شدن در قرآن بوده است. چرا باید خلیفه مسلمانان چنین وضعی داشته باشد؟

نود و ششم: اجتهاد خلیفه در نام‌ها و کنیه‌ها

علامه امینی رحمته الله ضمن ارائه پنج گزارش در مورد نام و کنیه اشخاص، چنین نتیجه گرفته است.

۱. خلیفه از نام‌گذاری به نام پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نهی کرد و دستور داد کسانی که با آن نام خوانده شده‌اند، تغییر نام دهند.

درحالی که رسول خدا ﷺ فرمود: اگر برای کسی سه فرزند متولد شود و نام یکی را محمد نامد نادان است.^۱

۲. خلیفه نام‌گذاری به نام‌های پیامبران را ممنوع کرد، درحالی که نام پیامبران بهترین نام‌ها است. در این زمینه حدیث‌هایی تشویقی از پیامبر ﷺ منقول است.

۳. خلیفه از کنیه ابوعیسی چندشش می‌شد و حالش دگرگون می‌گشت و می‌گفت مگر عیسی (پیامبر) پدر داشت؟ و به صهیب می‌گفت: تو چرا ابویحیی کنیه داری تو که فرزند نداری!؟

۴. شگفت آن‌که وقتی خلیفه فهمید کنیه مغیره را رسول خدا ﷺ ابوعیسی لقب داده، باز از نظرش برنگشت و گفت گناهان گذشته و آینده رسول خدا آمرزیده شده، ما باید به فکر خود باشیم که گناه نکنیم!؟

۵. آن‌گاه که خلیفه تصور کرد که این دو لقب و کنیه بد است و برای آن شروع کرد به گاز گرفتن دست خود، قبل از زدن چنین تنبیه ناگواری را گوش روزگار نشنیده است.

۶. او کنیه ابومره را پسندید. درحالی که رسول خدا ﷺ چنین کنیه‌ای را نهی فرموده است. آن کنیه شیطان است.

۷. خلیفه می‌پنداشته است که ذوالقرنین از نام‌های فرشتگان است درحالی که او یک غلام رومی بوده که به سلطنت رسیده

۱. مجمع‌الزوائد، ۴۹/۸ و حدیث‌هایی دیگر درباره نام محمد و کنیه ابوالقاسم.

است. در قرآن، احادیث، اشعار و ادبیات جاهلی فراوان از آن نام سخن به میان آمده است.

نود و هفتم: خلیفه پسرش را بعد از اجرای حد، دوباره حد می‌زند
 عبدالرحمن، پسر عمر در زمان خلافت پدرش در مصر شراب خورد و مست کرد وقتی به هوش آمد نزد عمروعاص که امیر مصر بود آمد و گفت ما را پاک کن. عبدالله بن عمر گفت: برادرم به من نگفت که نزد عمرو عاص رفته است. من پس از اعتراف او گفتم وارد خانه شو من تو را پاک می‌کنم. بعد معلوم شد پیش عمرو عاص هم رفته است. عبدالله گفت: به خدا قسم من نمی‌گذارم جلوی مردم تو را سر بتراشند [در آن روزها همراه اجرای حد سر را هم می‌تراشیدند] او وارد خانه شد و من سر او را تراشیدم و عمرو عاص هم بر او حد شراب‌خواری اجرا کرد. این مسئله به گوش عمر بن خطاب رسید به عمرو عاص نوشت عبدالرحمن را سوار بر شتر بی‌جهاز به مدینه بفرست. او فرستاد. عمر، عبدالرحمن را به سبب انتساب به خلیفه باز حد زد و چند ماه بعد او مرد و مردم پنداشتند که در اثر اجرای حد مرده است. علامه امینی رحمته الله علیه این جریان را به شکل‌های مختلف و از منابع متفاوت گزارش کرده است.^۱

۱. السنن الکبری، بیهقی ۳۱۲/۸؛ عقداالفرید، ابن عبدره ۴۷۰/۳؛ تاریخ بغداد، خطیب ۴۵۵/۵؛ سیره عمر، ابن جوزی ۱۷؛ الریاض‌النضرة ۳۲/۲؛ ارشادالساری، قسطنانی ۴۳۹/۹؛ استیعاب ۳۹۴/۲؛ الاصابه، ابن حجر ۷۲/۳؛ تاریخ طبری ۱۵۰/۴؛ الکامل، ابن اثیر ۲۰۷/۲.

علامه امینی رحمته الله علیه می‌نویسد: حدّ، کفاره و پاک کننده است هرگاه گناه کاری را حد زدند گناهِش پاک می‌شود و دیگر چرا دوباره حدّ بخورد؟ و این در سنت ثابت است سپس شش روایت بر این معنا گزارش می‌کند از جمله: از علی امیرالمؤمنین روایت است که فرمود: هر کس گناهی انجام داد و بر آن حد خورد همان، کفاره و پوشاننده است.^۱

نود و هشتم: خلیفه نمی‌داند روز عید چه بخواند؟

عمر در روز عید، به نماز می‌رفت. کسی را نزد ابی واقد لثی فرستاد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در چنین روزی چه می‌خواند؟ او گفت سوره قاف و اقرب را می‌خواند.^۲

علامه امینی رحمته الله علیه می‌نویسد: این روایت از نظر پیشوایان حدیث، صحیح است و ما و شما از خلیفه می‌پرسیم چرا او نمی‌دانست پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در نماز عیدین چه می‌خوانده؟ آیا او فراموش کرده بود؟ چنان‌که سیوطی چنین عذر آورده است؛ یا اشتغال به خرید و فروش در بازار او را از این معانی باز می‌داشته است که دیگری چنین عذر آورده است! به هر تقدیر در چنین امری، چنین عذری پذیرفته نیست.

۱. السنن الکبری، بیهقی ۳۲۹/۸.

۲. صحیح مسلم، ۲۴۲/۱؛ سنن ابی داود، ۲۸۰/۲؛ موطأ مالک، ۱۴۷/۱؛ سنن ابن

ماجه، ۱۸۸/۱؛ صحیح ترمذی، ۱۰۶/۱؛ سنن نسایی، ۱۸۴/۳.

نود و نهم: خلیفه و معانی الفاظ

عمر روزی بالای منبر گفت: چه می‌گویید در کلام خدا که فرمود «او يأخذهم علی تخوف»^۱ یا ایشان را در حال ترسیدن بگیرید. همه سکوت کردند. مردی از هذیل گفت: این، لغت ما است و به معنای کاستی است، عمر پرسید شاهی از اشعار عرب داری؟ گفت: بلی. شعری برایش خواند. آن‌گاه گفت: ای مردم از دیوان‌ها غفلت نکنید.^۲

علامه امینی رحمته الله در این زمینه چهار آیه دیگر آورده است که عمر از معانی الفاظ آن بی‌اطلاع بوده و از مردم می‌پرسید. سپس می‌نویسد: ما خلیفه را در ندانستن کتاب و سنت یا فهم برخی قضایا معذور می‌دانیم که او همواره به شغل دلالی و واسطه‌گری و دادوستد در بازار مثل نخ‌فروشی و غیره سرگرم بوده است؛ لیکن در ندانستن معانی کلماتی که هر روز میان مردم دایر بود، معذور نمی‌دانیم.

صدمین: روزه همه سال

مردی را نزد عمر آوردند که همه سال روزه می‌گرفت. خلیفه او را با چوب می‌زد و می‌گفت: بخور ای دهری، ای دهری.^۳

۱. سوره نحل، ۴۷.

۲. تفسیر کشاف، ۱۶۵/۲؛ تفسیر قرطبی، ۱۱۰/۱؛ تفسیر بیضاوی، ۶۶۷/۱؛ علامه در این مورد چهار نقل از آیه‌های مختلف آورده است. ر.ک: تفسیر ابن کثیر، ۱۷۵/۲؛ خازن، ۱۷۵/۲؛ الدر المنثور، ۴۵/۳ و ...

۳. سیره عمر، ابن جوزی ۱۷۴ و ۱۴۶.

از دیگر سوی، ابن جوزی نقل کرده است که عمر همه روزه، روزه می‌گرفت.^۱ در سیره او آورده‌اند که عمر پی‌درپی روزه می‌گرفته است و روایت‌هایی مختلف در این خصوص آمده است. از سویی روزه همه سال ناممکن است برخی روزها مثل عیدین و تشریق نباید روزه گرفت. البته به‌طور کلی اگر کسی منهای روزه‌های ممنوع روزه بگیرد، اشکالی نیست، ضرری هم به خود نزند یا حقی را پایمال نکند. خلیفه در ظاهر، در زمره کسانی بوده که پیوسته روزها را به هم می‌پیوندند و روزه می‌گیرند. علامه از بیش از بیست نفر را نام برده که تمامی سال را روزه می‌گرفته‌اند.^۲ اما جای این سوال باقی است که چرا خلیفه به آن مرد به سبب روزه دهر تازیانه زد. آیا روزه همه سال مخصوص خلیفه و اجتهاد او بوده است؟!

﴿ان هذا لهو القصص الحق و لقد جئناهم بكتاب فصلناه على علم و ما لهم بذلك من علم ان هم الا يظنون ان الظن لا يغنى من الحق شيئاً﴾

ترجمه آیه

همانا این همان داستان حق است و ما برای شما کتابی آوردیم که از روی دانش آن را شرح داده‌ایم. آنان به آن، آگاهی ندارند

۱. سنن بیهقی، ۳۰۱/۴؛ الرياض النضرة، ۳۸/۲؛ صحیح مسلم، ۳۱۹/۱.

۲. الغدير، ۳۲۴/۶.

آنان فقط گمان دارند و همانا گمان به هیچ وجه از حق بی‌نیاز نمی‌کند.

نتیجه بحث

این‌ها شمه‌ای بود از دانش‌های شگفت خلیفه و آگاهی‌های عمر و ما بیش از این‌ها می‌توانیم یاد کنیم اما همان اندازه کافی است و از آن‌ها چند نتیجه کلی می‌توان گرفت.

اول: جز علی علیه السلام که عمر بیشتر دانش خود را از او گرفته، بقیه کسانی هستند که به داشتن علم مشهور و شناخته شده نیستند. علامه امینی نام بیست و پنج تن از آن‌ها را ذکر می‌کند. خلیفه در هیچ‌جده مورد اشاره به این نکته دارد که اگر علی نبود عمر هلاک و گمراه شده بود؛ و پناه به خدا می‌برد از مشکلی که علی علیه السلام در کنار آن نباشد؛ و امثال آن. همچنین در هشت مورد اعتراف کرده است که همه، حتی بانوان پرده‌نشین و پیرزنان خانه‌نشین، از او داناتر هستند. از سویی امام‌الحرمین جوینی می‌نویسد: خلیفه باید دارای اجتهاد و دانش زیاد باشد که در رویدادها نیازی به سوال از دیگران نداشته باشد.^۱

با این وصف، میزان دانش و آگاهی عمر معلوم است و آن‌گاه به پوچی سخن ابن حزم پی می‌بریم^۲ که گفت: دانشی که

۱. الأرشاد الی قواطع الأدله فی اصول الاعتقاد، ۴۲.

۲. الفصل، ۴/۱۳۶.

در نزد عمر بود چندین برابر دانش علی علیه السلام بود! یا کلام ابن تیمیه که گفت: مردم داوری‌ها و فتاوی‌ای ابوبکر و عمر و عثمان و علی را گرد آوردند. درست‌ترین و با دلیل‌ترین آن‌ها را چیزی یافتند که در نزد ابوبکر و سپس عمر بوده و مخالفت عمر را با نص، کم‌تر از مخالفت‌های علی یافتند؛ اما در داوری‌های ابوبکر مخالف نص نیافته‌اند! با این وجود، ابوبکر و عمر در اصل از علی چیزی نمی‌پرسیدند؛ حتی علی علیه السلام از ابوبکر دانش آموخته است، و دیگر سخنانی که قلم از ذکر آن‌ها، شرم دارد.^۱

دوم: ارزیابی حدیث «بر شما باد سنت من و خلفای دانا و رهنما! پس به آن چنگ زنید و با دندان‌های عقل آن را سخت و محکم نگه دارید، بر شما باد که حذر کنید از چیزهای تازه و نو؛ زیرا هر تازه‌ای بدعت و در هر بدعتی گمراهی است.»^۲

این حدیث را بر خلیفه‌هایی نسبت داده‌اند که با گزینش نص، ابوبکر و سپس به شورا بر کرسی خلافت نشسته‌اند و علی علیه السلام را هم ردیف این‌ها آورده‌اند و معقول نیست رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمان دهد به تبعیت از کسانی که واقف و مجتهد در فقه، کتاب، سنت و فتوا نبوده، و از دهان این و آن می‌گرفته‌اند. افزون بر آن‌که علما در مواردی با سنت عمر، که مخالف نص

۱. منهاج السنه، ۳/۱۲۸.

۲. سنن ابن ماجه، ۱/۲۰؛ سنن ابی داود، ۳/۲۶۱؛ مستدرک حاکم، ۱/۹۶ و...

سنت نبوی بوده است، مخالفت کرده‌اند. پس معنای صحیح حدیث مزبور خلفایی است که همواره رسول خدا ﷺ از آنان نام برده و آنان را همدوش قرآن کریم قرار داده و در حدیث: انی تارکم فیکم الثقلین: کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض.^۱ عدل و برابر قرآن یاد کرده است. پیامبر آنان را به رشد و هدایت توصیف فرموده است و سیره آنان با سیره پیامبر ﷺ به تمام معنا مطابقت دارد. کسانی که حکومت به دست گرفتند، لیکن پیامبر ﷺ نه آنان را معرفی کرد و نه نصب‌شان فرمود و نه به آنها وصیت فرموده است. رسول خدا عددی نفرمود که منطبق بر خلفا باشد و فقط صفت‌هایی یاد کرده است که آنها جز بر امامان معصوم و اهل بیت صدق نمی‌کند و تمسک در خلافت عمر به این حدیث از قبیل تمسک به عام در شبهات مصداقی است.

سوم: در فضائل عمر یک سلسله حدیث‌های ساختگی وجود دارد که با مسلمات، سازگار نیست. مثل: اگر من مبعوث نشده بودم عمر مبعوث می‌شد!^۲
 علامه امینی رحمته الله علیه در این باره به هشت حدیث با عبارت‌های مختلف و هدف یکسان اشاره می‌کند.

۱. همه پیشوایان حدیث و حافظان بر صحت و درستی آن اتفاق نظر دارند.

۲. ر.ک: موضوعات، ابن جوزی و تاریخ ابن عساکر، ۲/۳۸۷.

علامه امینی رحمته الله علیه سپس می‌نویسد: کسی به این درجه از فضیلت باشد تا آن‌جا که نزدیک به مقام پیامبری، آن‌گاه فاقد علم در مسائل واضح و روشن تا آن‌جا که خود می‌گوید همه از عمر داناترند و معانی کتاب و سنت را از دهان این و آن آموخته و جز اشتغال در بازار برای کار، مشغولیتی نداشته و دانستن یک لغت قرآنی را تکلف انگاشته است؟ آری، عده‌ای برایش فضائل تراشیده‌اند و ندانستند این کار رسوایی به بار خواهد آورد و کاوشگران هر چه زمان پیش رود پرده کنار می‌زنند. سخن می‌گویند و قلم‌هایی که آگاهانه می‌نویسند و عادلانه داوری می‌کنند. بین مردم به داد، داوری کن و به دنبال هوای نفس مباش و از راه حق منحرف مشو.

چهارم: در اسناد شمس‌الدین مالکی مطابقی آمده، اولی حدیث ولایت و روز غدیر می‌باشد، (که موضوع کتاب ما «الغدیر» است). دومی حدیث منزلت است.

تو نسبت به من [بدون در نظر گرفتن نبوت]، مانند هارون هستی نسبت به موسی و همین بس است و سپاسگزار باش.

درباره این حدیث هم در جلد چهارم بحث کردیم.

پنجم: سبقت در اسلام و در این خصوص هم بحثی گذشت.

ششم: کنیه ابوتراب

شمس‌الدین مالکی در سه بیت این کنیه را برای علی مطرح کرده‌است. پیامبر صلی الله علیه و آله این کنیه را در غزوه عشیره که در ماه جمادی الاولی یا جمادی الثانی سال دوم هجری رخ داده، به علی علیه السلام داده است.

آن‌گاه که او و عمار را که روی خاک نرمی خوابیده بودند، بیدار کرد و علی علیه السلام را تکانی داد و فرمود: «بایست ای اباتراب. آیا از شقی‌ترین آن دو مرد، تو را خبر دهم؟ آن پی‌کننده شتر صالح و آن کس که بر سر تو زند و با خون آن ریش تو را خضاب کند.» این حدیث از احادیث صحیح و قطعی است.^۱

روایت دیگر: علی علیه السلام نقل می‌کند: پیامبر دنبال من بود مرا در کنار نهری که خوابیده بودم، یافت. فرمود: امروز مردم تو را ابوتراب می‌نامند و گویا احساس فرمود که من از این امر راضی نیستم و نسبت به آن در دل من چیزی است. فرمود: بلند شو من تو را خشنود می‌کنم تو برادر من و پدر فرزندان من هستی. از سنت من دفاع می‌کنی و دیون مرا می‌دهی. هر کس در زمان من بمیرد خدا را تکبیر گفته و هر کس در زمان تو بمیرد

۱. مسند، احمد ۲۶۳/۴؛ مستدرک، حاکم ۱۴۰/۳؛ تاریخ، طبری ۲۶۱/۲؛ سیره نبوی، ابن هشام ۲۳۶/۲؛ تاریخ، ابن کثیر ۲۴۷/۳؛ مجمع‌الزوائد، هبشی ۱۳۶/۹؛ طبقات، ابن سعد ۵۰۹؛ عبون‌الائثر، ابن سیدالناس ۲۲۶/۱؛ الإمتاع والمؤانسه، مقریزی ۵۵؛ سیره حلبی ۱۴۳/۲؛ تاریخ‌الخمیس ۳۶۴/۲ و جز این‌ها.

اجلش سر رسیده و هرکس بمیرد در حالی که تو را بعد از مرگ تو، دوست داشت خدا امن و ایمن کار او را پایان دهد. مادامی که آفتابی طلوع یا غروب کند هر کس بمیرد در حالی که تو را دشمن داشت با مرگ جاهلی می‌میرد و حساب هرچه در اسلام کرده باید پس دهد.^۱

در ظاهر خود پیامبر ﷺ علی را ابوتراب خوانده و در مواردی هم تکرار شده، مثل روز عشیره و روز برادری. البته در برخی احادیث آشفته‌گی احساس می‌شود. در شعر جمال‌الدین مالکی هم این معنا انعکاس دارد. گو این که میان علی و فاطمه زهرا علیها السلام، شکرآبی به وجود آمده و علی علیه السلام اندکی دلگیر بود. این، نشان می‌دهد که دست‌هایی در این حدیث بازی کرده و تصرف نموده‌اند. در حالی که هرگز میان علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام که خاندان عصمت و طهارت‌اند و آیات قرآن بر این معنا شاهد است، رنجشی حاصل نشده است.

علّامه امینی می‌نویسد: این را بدخواهان علی برای شکستن قداست او گفته و خواسته‌اند حسن معاشرت او را با همسر پاکش، مخدوش سازند و این کینه و عداوت تا به امروز هم کشیده که نویسنده سیاه‌دلی در صفحه کتابش می‌نویسد: میان علی و فاطمه علیها السلام رنجشی پیش آمده و او سیلی به صورت

۱. سیوطی این حدیث را در ترتیب جامع کبیر ۴۰۴/۶، آورده و می‌گوید بوضیری می‌گوید تمام راویان آن موثقند.

فاطمه نواخته بود...^۱ تا آخر افسانه. حاکم نیشابوری می‌گوید: این بنی‌امیه بوده‌اند که لقب ابوتراب را برای علی عَلَيْهِ السَّلَام کاستی شمردند و او را بر بالای منبرها لعن کردند و مسخره نمودند. آنان در واقع پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را که لقب ابوتراب را به او داده بود، مسخره کردند.

﴿قُلْ أَلِلَّهِ و آيَاتِهِ و رَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ لَا تَعْتَدِرُوا قَد كَفَرْتُمْ
بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنْ نَعَفُ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا
مُجْرِمِينَ﴾^۲

بگو آیا خدا و آیات او و رسول او را به سخره می‌گیرید؟ عذر نیاورید، شما پس از ایمان، کافر گشته‌اید.
ابن جوزی هم سخن حاکم را درست دانسته است.

کرامتی درباره این حدیث

عبدالباقی افندی در شعر خود نکته زیبایی آفریده، آن‌جا که می‌گوید: ای پدر اوصیا، و ای علی، تو داماد طه بودی و پسر عمو و برادرش. در راز نام‌های تو جهانیان مبهوت مانده و چیزی نفهمیدند، تو در پایان دور، دومین پدران بودی و پدران او (خاک) فرزندان او محسوب‌اند. خدا آدم را از خاک آفرید، او برای خاک فرزند است، ولی تو پدر خاکی.

۱. رک: الغدير ۲۰/۳ سخن دوکیم در کتاب حیات محمد.

۲. توبه، ۶۵ و ۶۶.

هفتم: براءت

از جمله مضامین غدیریه به جمال‌الدین مالکی، در مناقب امیرالمومنین علی علیه السلام حدیث ابلاغ براءت از مشرکین است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی را از سوی خود برای ابلاغ براءت فرستاد و این ماموریتی ویژه بود و فرمود: شایسته نیست از سوی من کسی جز اهل بیتم رساننده باشد.

ماجرای چه بود؟

رسول خدا ابوبکر را با آیه‌های اوّل سوره براءت به مکه اعزام فرمود تا آنها را برای مردم مکه بخواند. جبرئیل فرود آمد و گفت این پیام را جز خودت و یا کسی که از تو است نباید برساند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را سوار بر شتر غضباء کرد و به دنبال ابوبکر فرستاد و فرمود هر کجا به او برخوردی آیه‌ها را بگیر و تو به سوی مردم مکه برو. علی علیه السلام در عرج یا ذوالحلیفه یا در ضحجان و یا در جحفه به ابوبکر رسید و نامه را از او گرفت و حج گزارد و براءت را اعلام کرد.

این جریان تاریخی را انبوهی از محدثان، مورخان و سیره‌نگاران آورده‌اند. علامه امینی رحمته الله علیه هفتاد و سه تن را به ترتیب سال وفات نام برده و اولین آنان اسماعیل سدی کوفی و آخرین آنها سید مؤمن شبلخی است. سند این اعلان براءت از مشرکین و تبلیغ آن به جمعی از صحابه نخستین می‌رسد که

اولین آن امیرالمؤمنین علی علیه السلام که به چند صورت از او روایت شده است.

دوم: ابوبکر بن ابی قحافه:

پیامبر صلی الله علیه و آله مرا به قرائت برائت به اهل مکه بر انگیخت تا اعلام کنم پس از آن سال مشرکی نباید حج بگذارد و برهنه‌ای نباید طواف خانه خدا کند و جز مسلمانان داخل بیت نشود و میان هر کس و رسول خدا پیمانی وجود داشت، تا پایان مدت آن محترم است. خدا و رسول او از مشرکان بیزارند. سه روز گذشت سپس به علی علیه السلام فرمود: به ابوبکر بپیوند و او را برگردان و تو تبلیغ کن. ابوبکر گفت: او هم چنان کرد که پیامبر فرموده بود.

وقتی ابوبکر بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد، گریست و گفت ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا درباره من چیزی رخ داده است؟ پیامبر فرمود: در حق تو جز خیر رخ نداده و لیکن مأموریت یافتم آن را جز خود و یا کسی که از من باشد، تبلیغ نکند و نرساند.^۲

سوم: ابن عباس نقل می‌کند:

رسول خدا ابوبکر را فرستاد و فرمود آن کلمه‌ها را ندا کند سپس علی علیه السلام را به دنبال او فرستاد. ابوبکر صدای شتر پیامبر

۱. زوائدالمسند، عبداللهین احمد؛ الدرالمنتور، سیوطی ۲۰۹/۳؛ کنز العمال ۲۴۷/۱؛ تفسیر جرشوکانی، ۳۱۹؛ الریاض النضرية، ۱۴۷/۲؛ ذخائرالعقبی، ۶۹؛ تاریخ ابن کثیر، ۳۸/۵، ۳۵۷/۷ و جز این‌ها.

۲. مسند احمد، ۳/۱؛ کنز العمال ۲۴۶/۱؛ کفایة گنجی، ۱۲۵؛ تاریخ ابن کثیر، ۳۵۷/۷.

را شنید با وحشت بیرون آمد پنداشت که رسول خدا ﷺ آمده است. اما او علی علیه السلام بود. نامه رسول خدا ﷺ را تسلیم کرد که او چنان کلمات را ندا در دهد و توافق حاصل شد و علی علیه السلام در ایام تشریق ندا داد: خدا و رسول او از هر مشرکی بری هستند و هیچ تعهدی نسبت به آنان ندارند.^۱

گزارش عباس به چند صورت نقل شده است.^۲

چهارم: جابر بن عبدالله انصاری نقل می کند:

پیامبر از عمره بازگشت. ابوبکر را به عنوان امیر حاج فرستاد. در عرج آماده نماز صبح بودیم ابوبکر صدای شتر پیامبر را شنید و گفت این صدای ناقه رسول الله ﷺ است. در امر حج برای رسول خدا بدا حاصل شده است. منتظر باشیم با رسول الله ﷺ نماز بگزاریم. اتفاقاً علی علیه السلام بود. ابوبکر پرسید امیر آمدید یا رسول و آورنده پیام. علی گفت: رسول و پیام دارم.

علّامه امینی رحمته الله علیه سیزده نفر را ذکر می کند و سپس روایت های مرسلی آورده که ارسال مسلم هستند؛ از جمله امام ابو جعفر محمد باقر علیه السلام و همه منابع آن را یاد کرده که اندکی از بسیار را نقل کردیم.

۱. جامع ترمذی، ۱۳۵/۲؛ سنن بیهقی، ۲۲۴/۹؛ المناقب خوارزمی، ۹۹؛ مطالب

السؤال، ابن طلحه ۱۷؛ فتح الباری، ابن حجر ۲۵۶/۸.

۲. شرح ابن ابی الحدید، ۱۰۵/۳؛ تفسیر طبری، ۴۶/۱.

هدف از ذکر پی‌درپی این حدیث‌ها آن است که بگوییم: آن، تواتر معنوی و یا اجمالی دارد و اصل قضیه که چند آیه از ابوبکر برگرفته شده و امیرالمؤمنین علیه السلام به تبلیغ آن مشرف گشته، کافی است تا باور کنیم، آن‌که برای رساندن چند آیه شایسته نبوده پس چطور برای رساندن کل احکام دین و آیات قرآن مبین امین و شایسته است؟